



ویتنام: چرخش از سوسیالیسم «ارتدوکس»

به سیاست صندوق بین‌المللی پول

تهیه و تنظیم: محمود صالی  
در صفحه ۱۲

چهارشنبه ۲۰ اسفند ۱۳۸۲ - ۱۰ مارس ۲۰۰۴ - دوره سوم - شماره ۳۲۰ KAR No. 320 Wednesday 10. Mar 2004

## «نه» روشن مردم به جمهوری اسلامی

### در انتخابات اول اسفند

● با وجود تقلب‌های گسترده و رای‌سازی فراوان انتخابات حکومتی با شکست مفتضحانه‌ای بویژه در شهرهای بزرگ روبرو شد

● طبق آمار رسمی، بین ۱۰ تا ۱۵ درصد از آرای ریخته شده به صندوقها، سفید یا باطله بوده است

● در تهران، نفر اول لیست رهبری تنها حدود ۱۳ درصد آرای واجدین شرایط را به خود اختصاص داده است. در تبریز، آرای معافان کاران از ۶ درصد تجاوز نکرد



هشتم هارس روز جهانی زن را  
به زنان کشورمان  
شادباش می‌گوییم

اعلامیه هیئت سیاسی - اجرایی

سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

هشتم هارس روز مبارزه جهانی

برای برابری جنسی را

گرامی می‌داریم

بیانیه هیئت سیاسی - اجرایی

سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

بیرامون اوضاع سیاسی کشور

سازماندهی رفراندوم را

تدارک باید دید!

در صفحه ۲

علوی تبار:

خیزش نظامیان برای قدرت، ویژگی

انتخابات مجلس هفتم

در صفحه ۴

در این شماره

ایران بعد از انتخابات اول اسفند  
اکنون می‌توان گام بعدی را برداشت!

ف. تابان  
در صفحه ۸

ملاحظاتی بیرامون تولید داندیشه

خسرو باقرپور  
در صفحه ۹

علیه نگرش چند فرهنگی

کنعان مالک  
در صفحه ۱۰

### کار در اینترنت

kar-online.com

در آستانه سال نو، در سالگرد آغاز انتشار نشریه کار

نحوه انتشار کار تغییر می‌یابد

و به شکل اینترنتی منتشر خواهد شد

در صفحه ۳

درصد از آرای ریخته شده به صندوقها، سفید یا باطله بوده است (رجوع کنید به آمار حوزدهای انتخابیه سایت وزارت کشور). معمولاً سهم بسیار کمتری از آرا سفید یا باطله است. با توجه به شایع شدن امکان بروز عواقب منفی برای صاحبان شناسنامه‌های فاقد مهر انتخابات، باید بخش اعظم آرای باطله و سفید را به حساب مرعوب‌شدگان از این شایعات گذاشت که در عین حال با ریختن چنین آرای به صندوق، به نوعی دست به اعتراض زده‌اند.

ادامه در صفحه ۴

نخست آنکه بر اساس آمار رسمی، از انقلاب بدین سو میزان مشارکت مردم در انتخابات مجلس هیچ‌گاه پایین‌تر از این دوره نبوده است. نسبت به دوره ششم، سهم شرکت‌کنندگان از کل واجدین شرایط، ۱۷ درصد کاهش نشان می‌دهد. دوم آنکه این کاهش چشمگیر استقبال از انتخابات، علیرغم سیج گسترده و کم‌سابقه همه امکانات تبلیغی محافظه‌کاران، از جمله دستگاه عریض و طویل صدا و سیما برای کشاندن مردم به پای صندوقهای رای روی داد. سومین نکته این است که باز طبق آمار رسمی، بین ۱۰ تا ۱۵

رژیم ولایت فقیه مدعی کسب پیروزی در انتخابات اول اسفند است. رادیو و تلویزیون تحت کنترل محافظه‌کاران، از این سخن می‌گویند که اکثریت واجدین شرایط، با شرکت در رای‌گیری برای گزینش نمایندگان دوره هفتم مجلس شورای اسلامی، طرفداری خود را از جمهوری اسلامی ابراز کرده‌اند. صرف‌نظر از اینکه گزارشهای بسیاری در باره تقلب در انتخابات انتشار یافته است، با استناد به آمار انتشار یافته از سوی نهادهای خود حکومت نیز می‌توان بی‌پایه بودن تبلیغات رژیم را نشان داد:

سرمقاله

## محافظه کاران

در حسرت «مدل چین»

سیاست خارجی جمهوری اسلامی

پس از حذف اصلاح‌طلبان

ادامه در صفحه ۳

برگزاری جشن سی و سومین سالگرد جنبش فدائی

نمایندگان احزاب و سازمان‌ها

در مراسم جشن سالانه فدائیان خلق ایران (اکثریت)

وزارت اطلاعات از تشکیل اجلاس مجمع عمومی

کانون نویسندگان ایران جلوگیری کرد

● علی‌اشرف درویشیان: درست پنج شش ساعت قبل از تشکیل جلسه، دوستان ما را

به وزارت اطلاعات فراخواندند و اخطار کردند که مجمع عمومی نباید تشکیل شود

ایران در این باره به رادیو فردا گفت: گرچه از ماهی قبل یعنی هفت هشت ماه است که دوستان ما دنبال مجوز هستند اما همینطور ما را معطل کردند و سر دواندند لذا مجوز ندادند و بنابراین تصمیم ما بر این بود که بدون مجوز جلسه خردمان را برگزار کنیم در هفتم اسفند. کارتهای دعوت را در حدود ۲۱۰ کارت، برای دوستانمان فرستادیم، چه در تهران و چه در شهرستانها، و همه هم به دستشان رسید و درست پنج شش ساعت قبل از تشکیل جلسه، دوستان ما را فراخواندند و اخطار کردند که

نایب تشکیل شود. درویشیان گفت: در دو سال گذشته هم دقیقاً همین دلایل را آوردند با این تفاوت که امسال بچه‌ها را مستقیم به وزارت اطلاعات خواستند و پارسال مامورانی از وزارت آمدند در کنار اطاقی از اطاقهای وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی این تذکرات را دادند. درویشیان در مورد مقایسه برخوردهای نهادهای امنیتی با کانون نویسندگان افزود: وقتی که هیات تدارکاتی داشتیم که دوستان عزیزمان پرسیده و ادامه در صفحه ۴

وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی از برگزاری مجمع عمومی سالانه کانون نویسندگان ایران جلوگیری کرد. مجمع عمومی سالانه کانون قرار بود پنجشنبه هفتم اسفندماه برگزار شود. چند ساعت قبل از برگزاری جلسه، با احضار اعضای هیات دبیران کانون نویسندگان به وزارت اطلاعات به آنها گفته شد که این وزارتخانه نمی‌تواند امنیت جلسه را تامین کند و مصلحت این است که از برگزاری آن خودداری شود. علی‌اشرف درویشیان از اعضای کانون نویسندگان

محمد رضا باهنر از رهبران جناح محافظه‌کار جمهوری اسلامی که از کرمان به عضویت مجلس هفتم گماشته شده است و از او در کنار غلامعلی حداد عادل پدر عروم خامنه‌ای و صاحب بالاترین شمار آرا در تهران، به عنوان یکی از نامزدهای احزاب کرسی ریاست مجلس یاد می‌شود، در آستانه انتخابات اخیر که به حذف اصلاح‌طلبان از ساختار حکومت انجامید، تمایل محافظه‌کاران به مذاکره با آمریکا بیهود روابط جمهوری اسلامی با این کشور را ابراز داشت. اظهار نظرهای مشابهی در این روزها از سوی برخی از دیگر سخنگویان حکومت صورت گرفته است.

این سخنان حکام ایران، از دید سیاستمداران آمریکایی دور نماند. هفته گذشته، جورج تنت رئیس سازمان سیا در گزارشی به کنگره از «اثبات شدن» حکومت ایران سخن گفت. معمولاً چنین تحلیلهایی نتیجه یک تصمیم مشخص در باره مناسبات با یک کشور است و نه مبنای آن. به عبارت دیگر، نخست تصمیم به تحرک سیاسی و دیپلماتیک برای بهبود روابط را می‌گیرند و سپس، تحلیلی را که بتواند توجیه‌گر این تصمیم باشد، ارائه می‌دهند. اگر تحلیل سیا مبنای سیاست واشنگتن قرار گیرد، آمریکا خواهد کوشید با دادن امتیاز به جمهوری اسلامی، این رژیم را با ثبات کند، و این دقیقاً آن هدفی است که محافظه‌کاران بدان چشم دوخته‌اند.

سالمات محافظه‌کاران جمهوری اسلامی با حسرت از «مدل چین» سخن می‌گویند، الگویی که در آن، اصلاحات سیاسی محلی از اعراب ندارد، اما یک حکومت خودکامه با فراهم کردن زمینه‌های سودبخشی سرمایه‌گذاری خارجی، آهنگ بالایی رشد اقتصادی را تامین می‌کند. در نتیجه، برخی بهبودها در وضعیت اقتصادی مردم حاصل می‌شود و دیگر کمتر کسی به فکر مطالبه آزادی‌های سیاسی از حکام می‌افتد که با زندان و شکنجه و اعدام، عزم راسخ خود را برای ماندن بر مسند قدرت به همگان نشان داده‌اند. اکنون که محافظه‌کاران، مجلس را دوباره تسخیر کرده‌اند، می‌خواهند پروژه‌ای را که در زمان ریاست جمهوری رفسنجانی آغاز شد، از سر بگیرند و بر اساس راهکار «اصلاحات اقتصادی بدون اصلاحات سیاسی» پیش روند. برخی شاخص‌های اقتصادی، از جمله رشد هفت درصدی اقتصاد ایران در سالهای اخیر، به محافظه‌کاران این امید را می‌دهد که پروژه چینی آنها که سخت مورد حمایت ادامه در صفحه ۳









## نگاهی به رویدادهایی که سال گذشته در کشورمان در عرصه مسایل زنان اتفاق افتاد، ما را با چالش‌ها

در این زمینه بهتر آشنا می‌کند.

### طرح‌های قانونی در مجلس در مورد حقوق زنان

و این امر به ناچیز شمردن استقلال ملی منجر خواهد شد. ایت‌اله نوری همدانی گفت تصویب این طرح به عنوان مصیبت بلکه فاجعه‌ای برای ملت ایران است. این کنوانسیون مانند بسیاری از طرح‌های پر زرق و برق مثل هواداری از حقوق بشر، تامین دمکراسی، حمایت از حقوق زندانیان و اخیراً مبارزه با تروریسم از جمله ترندهای شناخته شده دنیای غرب و استکبار جهانی است که هدفی جز کوبیدن اسلام و اثبات برتری تمدن غرب بر فرهنگ اسلام ندارد. مسئول دفتر مطالعات زنان حوزه علمیه قم گفت: هنگامی که مراجع با خلاف شرع بودن کنوانسیون و حذف کلیه اشکال تبعیض علیه زنان متفق‌القول هستند، موضوع از نظر ما تمام شده تلقی می‌شود و نیاز به صحبت دوباره در این مورد نیست. مسئول دفتر مطالعات زنان که یک مرد است و محمدرضا زیبایی‌نژاد نام دارد گفت مراجعی چون ایت‌الله خامنه‌ای، آیت‌الله صائمی، آیت‌الله مکارم شیرازی، فاضل لنکرانی و شبیری با این کنوانسیون مخالف هستند. با از دستور کار خارج شدن این طرح در مجلس مدیر دفتر بین‌الملل مرکز امور

پیوستن ایران به کنوانسیون رفع تبعیض از زنان که قبلاً در مجلس با اصلاحاتی در مورد برخی بندهای مغایر با شرع و اعلام عدم رعایت آن‌ها تصویب شده بود، به شورای نگهبان فرستاد شد، شورای نگهبان آن را مغایر شرع تشخیص داده و به مجلس برگرداند. در سال گذشته مجلس تحت فشارهای بیرونی و عدم تمایل هیئت رئیسه این طرح را به بحث دوباره نگذاشت و عملاً پیوستن به کنوانسیون مسکوت ماند. در مخالفت با پیوستن به کنوانسیون بسیج‌های جدی در پیرون از مجلس توسط حوزه علمیه قم شده، حوزه علمیه خواران طی نامه‌ای اعلام کرد: «الحاق به این معاهده نه تنها مصالح جامعه زنان را تامین نمی‌کند بلکه بر پیچیدگی و تنوع مشکلات آن‌ها می‌افزاید و ثانیاً معاهده مذکور در کلیت خود همسو و مطابق با اهداف اسلامی نیست». همچنین راه‌پیمایی‌هایی در این شهر علیه پیوستن به این کنوانسیون ترتیب داده شد. مرتضی نبوی دبیر جامعه اسلامی مهندسین به نمایندگان مجلس هشدار داد که نباید مواردی را تصویب کند که با شرع و قانون اساسی در تضاد باشد. و گفت در صورت پذیرش کنوانسیون ناچارم در بسیاری از قوانین قضایی و حقوقی خود تجدید نظر کنیم

### اعلامیه هیئت سیاسی - اجرایی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

## هشت مارس روز مبارزه جهانی

### برای برابری جنسی راگرامی می‌داریم

#### هشت مارس روز جهانی زن را

به زنان کشورمان شادباش می‌گوییم.

هشت مارس روزی است نمادین برای یادآوری تبعیضی که بر نیمی از انسانها یعنی زنان می‌رود و این روز، تجلی اراده زنان برای محو این تبعیض و نابرابری است. تبعیض جهانی که ابعاد آن در کشورهای مختلف بشدت متفاوت است. در حالی که در کشورهای پیشرفته اقتصادی به دلیل دیرسالی اندیشه و عمل دمکراسی، جنبش‌های زنان و نهادهای مدنی توانسته‌اند با به چالش کشیدن پدیده نابرابری جنسی نسل‌های آن را کم‌رنگ و بر بخش زیادی از پیامدهای آن غلبه کنند، در بسیاری از کشورهای دیگر اما مردسالاری چند هزارساله با سخت‌جانگی در مقابل مطالبات برابرخواهی و حق طلبانه زنان ایستاده است.

در کشور ما نیز قدرت و حاکمیت سیاسی که بر ستون‌های باورها و تقدس‌های دینی مبتنی بر نابرابری جنسی تکیه زده است، مردسالاری ریشه‌دار را در پناه خود گرفته و با اهرم قدرت سیاسی به تقویت آن پرداخته و با همه ابزار ممکن می‌خواهد آن را از تعرض جنبش زنان و جنبش دمکراسی حفظ کند.

در سالی که گذشت جنبش زنان در کشورمان دستاوردهای گرانقدری داشت. جنبش زنان که نیروی خود را بر آن متمرکز کرده بود که روابط نابرابر غیر انسانی در حوزه خصوصی و اجتماعی زندگی زنان را به افکار عمومی بنمایاند، توانست تا حد زیادی موفق شده و حساسیت افکار عمومی را به عمق و گستره این نابرابری جلب کند. آشکارسازی خشونت که بر زنان می‌رود یکی از این دستاوردها بود. خشونت که فرهنگ مردسالار و حکومت دین‌سالار بر زنان کشورمان اعمال می‌کنند. این خشونت اشکال مختلفی دارد، قوانین مدنی و قضایی غیر انسانی و قوانین نانوشته‌ای که شکل سنت‌های ارتجاعی و عادات اجتماعی، در پی کنترل رفتاری و کردار و اندیشگی زنان هستند و سلطه جنسی بر جنس دیگر را تداوم می‌بخشد. در سال گذشته کمتر روزی بود که یکی از نودهای خشونت بر زنان در جایی از کشورمان توسط فعالین جنبش زنان در معرض قضاوت افکار عمومی قرار نگیرد.

در انتخابات مجلس هفتم شورای اسلامی تمامیت‌گرایان که با حذف دیگران صحنه انتخاباتی بدون رقابت را پیش بردند، برای تنگ کردن فضای تنفسی برای زنان بسیج شدند و در عین حال در شعارهای انتخاباتی خود از بیان نظراتشان پرهیز کرده و چهره خود را پس شعارهای گنگ پنهان نمودند. رفتار آنها که در عین حال قدرت‌گیری بر زمینه فریب است، نشان از اعتراف آنها به گستردگی خواست‌های زنان است.

در آخرین سال عمر مجلس ششم، اصلاحاتی که توسط برخی از نمایندگان زن مجلس شورای اسلامی در جهت ملایم‌کردن قوانین بشدت نابرابر پیشنهاد می‌شد، با سد تاریک‌اندیشان سنگر گرفته در شورای نگهبان روبرو گردید. آنها کوچکترین تغییری را مغایر با شرع دانسته و با آن مخالفت کردند.

فاصله مطالبات جنبش دمکراسی و بخش توانای آن جنبش زنان با آن چه که حاکم و جاری است چنان زیاد است که توسل به روایت‌های مختلف دینی و وعده فقه پوپا پاسخگوی نیاز امروزین نیست و از سویی واقعیات زنده نشان از آن دارد که زنان به این وسیله موفق نشدند به هیچ یک از مطالبات گسترده و سراسری خود دست یابند. اکنون خواست جدایی دین از دولت به یک خواست عمومی فرا می‌رود. جنبش زنان بدون هیچگونه تهمی بر این که برابری زن و مرد از طریق جلب رضایت قتیبه‌ای و یا از دل این و یا آن روایت از فقه امکان تحقق می‌یابد، از طریق تلاش برای توسعه اندیشه برابری در جامعه و گسترش تشکلیابی زنان و نمایاندن تبعیض‌ها به هر شکل، راه ناهموار و طولانی را پی می‌گیرد.

سازمان ما به عنوان نیروی سیاسی که برای دمکراسی و جمهوری سکولار در کشورمان تلاش می‌کند، از برابرقویتی زن و مرد دفاع کرده و امکان استقرار دمکراسی بدون برسیت شناختن این برابری و مبارزه برای تحقق کامل آن را امکان‌پذیر نمی‌داند. ما به سهم خود علیه هرگونه دیدگاه مردسالار و همچنین سنن و آداب ارتجاعی که با فشار بر زنان مانع رشد آزادانه و مستقل آنها می‌شوند، مبارزه می‌کنیم. ما جنبش زنان را بخش مهمی از جنبش دمکراسی و جمهوری خواهی می‌دانیم که اهدافشان در پیوند تنگاتنگ با یکدیگر است. ما دستاوردهای جنبش زنان را از گذارده و قدرت‌مندی آن را آرزو مندیم. بار دیگر روز ۸ مارس را به زنان ایران شادباش می‌گوییم.

هیئت سیاسی - اجرایی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)  
۷ مارس ۲۰۰۴



پدری ببانند. یا رسم «هدیه» که در هنگام مصیبت‌دیدگی افراد دارای مناصب عالی در قلم و طایفه دختری جوان را به عنوان هدیه و برای عرض تسلیت و کم‌کردن غصه به آنان می‌دهند.

### قتل‌های ناموسی

خبر دیگر: مردی در روز روشن در فلکه پروژه واقع در خوراسگان اصفهان در مقابل چشم عابری با چاقو سر خواهرزاده‌اش را برید. به گفته وی دختر جوان در حال قدم زدن با پسری بود که ناگهان مورد حمله دایی خود که ظاهراً از رابطه آن دو به شدت عصبانی بود واقع شد. خبر دیگر: مشاور استاندار خوزستان اعلام کرد در فاصله بین ابتدای فروردین ۸۲ تا هفته اول خرداد فقط در یک طایفه ۴۵ قتل ناموسی اتفاق افتاده است. به گفته این مسئول اغلب پدر، عمو، برادران و پسرعموهای زنان و دختران مقتول مرتکب قتل‌های ناموسی شده‌اند. او هم چنین هشدار داد که برخی سنت‌های قومیتی مربوط به عصر جاهلیت در حال احیا است. مانند رسم «نحوه» که دختر عمو مکلف با ازدواج با پسرعمو است که امکان دارد زن سوم و یا چهارم پسرعمو شوند و یا اگر با زور راضی نشده به فرمان پسرعمو اجازه ندارند تا آخر عمر ازدواج کنند و باید در خانه

از مواردی که در سال گذشته توجه افکار عمومی را جلب کرد، گسترش قتل‌های ناموسی در برخی از نقاط کشور بود. قتل دختران و زنان که به جرم سرپیچی از نرم‌های تعیین شده توسط خانواده و جامعه، به وقوع می‌پیوندد، کمتر در نظر دستگادهای قضایی مورد توجه واقع می‌شود. از آنجا که اغلب اولیای دم این قتل‌ها خود قاتلین هستند، این جنایات به فراموشی سپرده می‌شود. در صفحه حوادث روزنامه این خبر را می‌خوانیم: دختر ۱۳ ساله‌ای به دست برادرش در روستایی در اطراف زاهدان به قتل رسید. پدر این دختر وی را به اجبار در ازای دریافت مقداری پول به عقد پسر مردی هشتاد ساله در آورده بود، دختر از خانه شوهر فرار کرد، پس از فرار دختر از خانه برادرش وی را در شهر زاهدان پیدا کرد و پس از آوردن او به روستای محل زندگیشان با شلیک گلوله او را به قتل رساند.

### کارزار زنان برای

### نجات دو زن

### از اعدام

در سال گذشته حکم اعدام دو زن در رسانه بازتاب فراوان داشت و از آن جاکه فعالین زنان معتقد بودند که این احکام در مورد آنها ناعادلانه است به کارزاری برای نجات آنها پرداختند. یکی از آنها افسانه نوری نام دارد و متهم است که مردی را کشته است. این مرد قصد تجاوز به او را داشته است. هنگامه شیعدهی خبرنگار در نامه‌ای که به خامنه‌ای می‌نویسد به این شکل توضیح می‌دهد: من با نوشتن این نامه به هیچ وجه قصد ندارم اتهامات و اطلاعاتی را که در مورد این محاکمه بصورت علنی انتشار یافته است را زیر سوال ببرم اما تجربه نشان داده است که روند محاکمات در ایران از جنبه‌های بسیاری پایتیز از استانداردهای بین‌المللی محاکمه عادلانه بوده است و در بسیاری موارد زنانی که برای دفاع از خود و رفع خشونت جنسی به ارتکاب خشونت متقابل متوسل می‌شوند در دادگاهها مجازات شده و بسیاری از آنان نیز تاکنون اعدام شده‌اند.

در سال هزارو سیصد و هفتاد و شش «افسانه نوری» سی و دو ساله همراهِ همسر و خانواده خود در جزیره کیش میهمان یکی از آشنایان خود بوده است و شوهر او به دلایل شغلی مجبور می‌شود برای چند روز همسرش را در منزل

### دخالت در تعیین

### فرم لباس

در مرداد ماه گذشته باز هم طبق معمول هر ساله در تابستان، کنترل حجاب با حمله به زنان «بدحجاب» و حمله لباس شخصی‌ها به فروشگاههایی که مانتوهای زنانه‌ای می‌فروختند که به دلیل رنگ‌های روشن و نوع دوخت مورد پسند قتها نبود، همراه بود. در این میان ابلاغیه‌ای نیز خطاب به فروشندهگان لباس و ارتکابندگان، توزیع‌کنندگان و استفاده‌کنندگان لباسهایی که استفاده از آنها و خلاف شرع و قانون می‌باشد که مصداق آن مانتوهای تنگ و چسبان و کوتاه بالای زانو و دارای چاک‌های زننده و بلند که در قالب پوشش اسلامی (به نام مانتو) تولید و عرضه می‌گردد می‌باشد، به خورد قانونی خواهد شد.

پس از این ابلاغیه در حالی که اکثر فروشگاهها مانتوهای جدید را از ویترین‌ها جمع کردند و مانتوهای تیره و بلند را آویزان کردند، در درون مغازه‌ها به فروش آن ادامه دادند.

### در تدارک

### کم کردن سهمیه زنان در رشته‌های پزشکی

در سال‌های اخیر سهم دختران در آموزش عالی به بیش از ۵۰ درصد رسید و در برخی رشته‌ها مانند پزشکی این افزایش بسیار چشمگیر است. ابتدا این خبر منتشر شد که وزارت بهداشت در صدد تهیه طرحی است تا بر اساس آن حضور دختران را در رشته‌های پزشکی محدود کند. توجیه وزارت بهداشت در مورد این طرح تبعیض آمیز آن بود که دختران در مناطق محروم به کار نمی‌پردازند. به دنبال این خبر فعالین حقوق زنان، دانشجویان دختر دانشگاه‌ها و... به این طرح اعتراض کردند. پس از انعکاس این اعتراضات وزارت بهداشت اعلام کرد که چنین طرحی را فعلاً در دست ندارد. طرح ممنوعیت تبعیضی تحصیلی دختران در مجلس از سوی برخی نمایندگان ارائه شد ولی فوریت آن رای کافی نیاورد و طرح از مجلس خارج شد. وزارت بهداشت از سو دیگر خواستار کم کردن سهمیه زنان در رشته‌های تخصصی شد. هنوز سرانجام طرح محدودیت ورود دختران به رشته‌های پزشکی مشخص نیست ولی انتظار می‌رود که این طرح از سال آینده به مرحله اجرا برسد.

که اگر بعد از سه ماه مورد پسند واقع شد، به عقد وی دربیاید. «کسری هرگز همسر علیرضا نبود... به علیرضا گفته بودم که این ۳ ماه کبری را مانند خواهرانش نگهداری کند». در این سه ماه و برخلاف قول و قرار قبلی، کبری چندین بار از سوی مردی که قرار بود شوهرش شود، مورد تجاوز واقع می‌شود و حتی شکایتی که کبری از او می‌کند به صدور حکم دیه و حبس می‌انجامد. اما در نهایت پدر کبری تنها به این اکتفا می‌کند که نام دخترش و این مرد ۵۳ ساله را که حتی از خود او نیز بزرگتر بوده، پشت قرآنی بنویسد و صیغه عقد ازدواج را میان آنها جاری کند. کسری دانشا مورد اذیت و آزار شوهر و خانواده او قرار می‌گیرد و چند بار توسط خانواده شوهر از خانه اخراج می‌شود ولی چون راه به جایی نداشت دوباره به خانه شوهر باز می‌گردد. در بار شوهر او را در میدان تجریش پیدا می‌کند و ۲۰ هزار تومان به او می‌دهد. کبری می‌بیند که نمی‌تواند به خاطر فقر پدر به آنجا برود به خانه شوهر بازمی‌گردد. در آنجا مورد حمله مادر شوهر با چاقو قرار می‌گیرد و پس از چند ضربه که به او وارد می‌شود چاقو را از دست مادر شوهر گرفته و در یک حالت بحرانی با ضربات چاقو او را بقتل رساند. کبری رحمان پور در معرض اعدام است و فقط حکم او به تعویق افتاده است. کبری و افسانه نمونه‌ای از قربانیان خشونت خانگی هستند که فقط برخلاف دیگران شانس آن را داشته‌اند که افکار عمومی در مورد آنها قضاوت کند.

میزبان تنها بگذارد و پس از بازگشت مطلع می‌شود که «افسانه» صاحبخانه را که قصد تجاوز به او داشته با ضربات چاقو از پای در آورده است. این زن مسلمان در مقام دفاع از خود اقدام به این کار کرد چرا که زیر خطر تجاوز جنسی قرار گرفته بود ضمن اینکه کسی که می‌خواست تجاوز را مرتکب شود یک مقام رسمی نیروی انتظامی جمهوری اسلامی ایران (ریاست اطلاعات نیروی انتظامی جزیره کیش) بوده که در یک شرایط نامتعادل روحی قصد سوءاستفاده از مقام خود را داشته است و کارشناسان اداره آگاهی و متخصصین پزشکی قانونی نیز ادعای متهم در خصوص شرایط و علل قتل را مورد تأیید قرار داده‌اند. تلاش برای نجات افسانه نوری به شکل جمع‌آوری امضا و نوشتن نامه به عفو بین‌الملل و سازمان ملل و مقامات حکومتی جمهوری اسلامی ادامه یافت و تاکنون موفق شدند که این حکم را عقب بیندازند. نفر دوم کبری رحمانپور نام دارد؛ سحرگاه روز دهم دی ماه، به کبری رحمانپور خبر دادند که زمان اجرای حکم اعدام او فرا رسیده است. او سه سال پیش، زنی را که گفته شد مادر شوهر وی بوده است، با ضربات چاقو به قتل رسانده بود. کبری رحمانپور، دختر ابوالفضل، متولد سال ۱۳۶۰، ساکن یک اتاق ۱۲ متری در شهر ری، سه سال پیش، زمانی که ۱۷ ساله بود، برای سه ماه به خانواده علیرضا نیاکیان، فرزند فخرالدین، متولد ۱۳۲۵، ساکن خیابان پاسداران به امانت سپرده می‌شود به این شرط



ایران، بعد از انتخابات اول اسفند

اکنون، می‌توان گام بعدی را برداشت!

ف. تابان

مجلس در مسیر تحکیم و تثبیت بیشتری قرار دارند.

تاکنون که تنها یک هفته از برگزاری انتخابات می‌گذرد، این نگاه بدبینانه از سوی پارادای از تحلیل‌گران مسایل ایران عنوان شده است. این تحلیل‌گران بطور عمده، به آن طرز تفکری تعلق دارند که بطور افراطی نسبت به موفقیت جنبش اصلاح‌طلبانه ایران ابراز امیدواری می‌کرد، و اکنون با شکست این جنبش، در یاس و ناامیدی فرو رفته و این یاس و ناامیدی خود را به جامعه نسبت می‌دهد.

یادآوری این نکته مفید است که این دسته از تحلیل‌گران، تا یک سال پیش، و بطور مشخص قبل از انتخابات اول اسفند شوراها، در یک خوش‌بینی - بازم کاملاً افراطی - به سر می‌بردند، و هر نوع نقد نسبت به جریان اصلاحات در ایران و طرح مسایلی نظیر بن‌بست و یا انسداد اصلاحات (شکست آن که جای خود دارد) را به شدت رد می‌کردند و منتقدین اصلاحات را به یاس و ناامیدی و اشاعه این یاس و ناامیدی به جامعه، متهم می‌کردند و مدام تکرار می‌کردند اوضاع امیدوارکننده، اصلاحات در حال پیشروی است و «اقتدار» ولایت فقیه در جامعه رو به افول است...

من برای بررسی وضعیت جدید این طرز تفکر بعد از انتخابات اول اسفند، که فکر می‌کنم می‌تواند برای سلامت جنبش دموکراتیک در کشور ما بسیار خطرناک باشد، نمونه آقای فرخ نگهدار از تحلیل‌گران افراطی مدافع اصلاح‌طلبان حکومتی را برگزیدم که در مقاله‌ای بلافاصله بعد از انتخابات، این روحیه یاس و ناامیدی را به صورتی - باز هم کاملاً افراطی - به نمایش گذاشته است.

نخستین نشانه‌های بدبینی و ناامیدی آن‌جا نمایان می‌شود که تحلیل‌گران این عرصه، دست کم تا حدودی به تحلیل‌های محافظه‌کاران که مورد «استقبال» مردم از انتخابات نزدیک می‌شوند. آقای نگهدار تلاش نیروهای اپوزیسیون برای افشای تقلب‌های گسترده در انتخابات را با تلاش‌های مجاهدین در مقطع دوم خرداد ۷۶ مقایسه کرده و رد می‌کند. وی می‌نویسد:

شهری به سراسر کشور امتداد می‌یابد. این جامعه شهری، که زادگاه جنبش‌های دانشجویی، روشنفکری، زنان و جوانان، مبارزات کارگری و تقریباً همه جنبش‌های اجتماعی و سیاسی و فرهنگی است، در اکثریت بزرگ و قاطع خود، در برابر حکومت اسلامی - استبدادی ایستاده و پیام نیروهای معترض و مخالف را شنیده و با آن هراسی کرده است.

آیا این‌ها برای نیروهای دموکرات و مخالف در مبارزه خود علیه استبداد مذهبی امیدوار کننده نیست؟

حتی اگر حکومت در کوتاه مدت موفق شود، وضعیت ملت‌بند فعلی را آرام و نیروهای منتقد و

دشوار می‌کند. موضع‌گیری سران اتحادیه اروپا و رئیس‌جمهور آمریکا در مورد انتخابات مجلس هفتم، نشان‌دهنده روزگار سختی است که محافظه‌کاران و حکومت نامشروعشان در مناسبات بین‌المللی خواهند داشت.

محافظه‌کاران هر چند توانستند با تسخیر مجلس، حکومت خود را تا میزان زیادی یک دست کنند، اما هم چنان با سه مشکل عمده روبرو هستند. اول تضادهای داخلی در حکومت، که در زمینه‌های مختلفی تداوم دارد. دوم انزوای بیشتر در میان افکار عمومی به سزایسی که از موانع مهم بهره‌برداری محافظه‌کاران از موقعیت جدید خواهد بود و سوم تشدید بی‌اعتمادی در سطح جهانی به حکومت محافظه‌کار ایران. این موانع اجازه

بهای سنگین محافظه‌کاران برای تسلط یافتن مجدد بر مجلس، بهای بسیار سنگینی پرداختند. بهایی که شاید هرگز تصور نمی‌کردند، چنین سنگین و پرهزینه باشد. در تحمیل این هزینه‌گزاران به محافظه‌کاران، همه آن‌ها که نقشی در مقابله با تشکیل مجلس فرمایشی ایفا کردند، سهم خود را دارند. این هزینه‌ها چه بود؟

«در جریان مقابله شجاعانه جنبش دموکراتیک با تشکیل مجلس فرمایشی، ولایت فقیه در جامعه ایران و در عرصه بین‌المللی ضربه سختی خورد. موج انتقاد و اعتراض علیه رهبری نظام در تمام تاریخ ۲۵ ساله جمهوری اسلامی بی‌سابقه بوده است. موقعیت ولایت فقیه، به عنوان «عمود خیمه» نظام اسلامی در

✽ شهرهای بزرگ و قبل از همه تهران، با همه اهمیت و وزن تعیین‌کننده خود، به ولایت فقیه «نه» گفته، حکومت او را به چالش کشیده و نفی کرده‌اند. مخالفت پایتخت با ولایت فقیه، اهمیت سیاسی روانی بزرگی برای هر دو سوی جبهه نبرد دارد

✽ ادامه سیاست تحریم انتخابات آن است که با همان همراهی و همصدایی، هم به حکومت و هم به دولت‌ها و افکار عمومی در سطح جهان اعلام شود که این حکومت و این مجلس فرمایشی از سوی اکثریت مردم ایران مشروع نیست و به رسمیت شناخته نمی‌شود و دنیا هم نباید آن را مشروع بداند و به رسمیت بشناسد

نخواهد داد، در آینده روند حوادث در همان تیرگی به جریان بیفتد که محافظه‌کاران می‌خواستند.

ولایت فقیه در پایتخت خود، تنها از همه جا! در جریان مقابله برای تشکیل مجلس فرمایشی، جامعه سیاسی - روشنفکری ایران به طور یک‌پارچه در مقابل محافظه‌کاران ایستاد و این ایستادگی موجب شکاف بزرگ و ترمیم‌ناشدنی بین محافظه‌کاران و افکار عمومی گردید. تحریم انتخابات در بخش پیشرو، شهری مدرن جامعه ما، همان بخشی که تحولات را شکل می‌دهد و شکل خواهد داد، با موفقیت روبرو شد.

به استثنای شهرهای کردستان، منطقه‌ای که حکومت اسلامی هیچگاه محبوب مردم آن نبوده و تنها به لطف نیروهای مسلح خود توانسته بر آن حکمرانی کند، تهران در مخالفت با ولایت فقیه و حکومت او، صدای کاملاً رسایی داشت و این مخالفت را به روشنی ابراز داشت. انتخابات مجلس هفتم، این حقیقت را تایید کرد که اگر آمار رسمی نیز مبنای قرار گیرد و دهنه مورد تخلف و تقلبی که برای بالابردن میزان مشارکت در انتخابات انجام شد، نادیده گرفته شود، در پایتخت، ۷۲ درصد مردم به انتخابات فرمایشی‌ای که با حکم حکومتی برگزار شد و دعوت‌های مکرر سران نظام برای حضور در پای صندوق‌های رای، نه گفتند و با سیاست‌های اپوزیسیون همراهی کردند.

ولایت فقیه سال‌ها کوشیده بود، تهران را به «ام‌القرای» اسلامی تبدیل سازد و این شهر بزرگ و میلیونی را چون نمونه‌ای از حکومت اسلامی برای یک میلیارد مسلمان و جهان اسلام و حتی غیراسلامی، نمونه سازد. اکنون، او، در ام‌القرای خود، تنها از هر نقطه دیگر در میان دریایی از خشم و نفرت و اعتراض همگانی قرار گرفته و تنها با کمک پاسداران و دوپینگ حکم حکومتی قادر به ادامه حکومت است. پایتخت، با همه اهمیت و وزن تعیین‌کننده خود، به او «نه» گفته است. حکومتش را به چالش کشیده و نفی کرده است. مخالفت پایتخت با ولایت فقیه و حکومت او، اهمیت سیاسی - روانی بزرگی دارد که هیچ کدام از دو جبهه دموکراسی و استبداد نمی‌توانند نسبت به آن بی‌تفاوت باشند.

در اکثر شهرهای بزرگ نیز وضعیت مشابهی حاکم است. نرخ مشارکت در شهرهای بزرگ بین ۲۲ تا ۳۵ درصد و میزان آرای کاندیدهای محافظه‌کار مورد حمایت رهبری هشت تا دوازده درصد اعلام شده است.

جامعه شهری، جامعه پیشرو و سیاسی ایران است و هر تحوّل در کشور از تهران آغاز می‌شود و با حمایت و پشتیبانی مناطق پیشرفته

جریان این اعتراضات به شدت آسیب دید و استفاده چند باره او از حکم حکومتی، نشان‌داد مجموعه نظام در یک بحران عمیق است. مبارزه دموکراتیک به طور آشکار و صریح‌تر از هر زمان، متوجه راس ارتجاع گردید.

روزهای منتپه به اول اسفند ۸۲ این نتیجه‌گیری سرنوشت‌ساز را در جامعه ایران گسترش داد، که جمهوری اسلامی ایران، قابل اصلاح نیست و با مبارزه پارلمانی نمی‌توان دموکراسی و مردم‌سالاری را مستقر ساخت. چنین نتیجه‌گیری برای آینده جنبش دموکراتیک در جامعه ما از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار است. بخش‌های مختلف این جنبش، بدون گذار از این مرحله و ترک اندیشه اصلاح‌طلبی در چارچوب قانون و نظام، هرگز قادر نمی‌شدند مبارزات دموکراتیک کشور منا را در مسیر ایجاد یک آلترناتیو دموکراتیک سازمان‌دهی و هدایت کنند.

مجموعه نیروهای اپوزیسیون و اصلاح‌طلب با پیوستن دیر. با زود به جبهه تحریم انتخابات فرمایشی، قدرت گسترده‌ای را در برابر ولایت فقیه شکل دادند که به معنای تشکیل جبهه‌ای عملی از کلیه نیروهای مخالف استبداد دینی، و تقویت ایده استقرار جمهوری در طریق فرارندم در جامعه ما بود. «جمهوریت» نظام اسلامی هر چند با تسلط محافظه‌کاران بر مجلس، تقریباً از میان رفت، اما ایده جمهوری عرفی و آزاد در جامعه و در میان طیف‌های پیشرو و نخچه، به عنوان بدیل استبداد دینی، موقعیتی فرادست و هژمونیک یافت. در جریان مبارزاتی که علیه انتخابات مجلس هفتم شکل گرفت، جنبش دموکراسی توانست تا حدود زیادی خط مشی آینده خود را ترسیم کرده و در سطح جامعه توافق نسبی حول آن ایجاد کند.

در جریان این مبارزه بر پیشانی مجلس ارتجاع، مهر حکومتی و فرمایشی خورد. مهری که این مجلس و نیروهای حامی آن، هیچ‌گاه نخواهند توانست، از تبعات آن رهایی یابند و اعتمادی را در سطح ملی و بین‌المللی نسبت به بی‌اعتبار است که نهادهایی مانند ولایت فقیه، شورای نگهبان و قوه قضائیه.

در عرصه جهانی، حکومت اسلامی بسیار بیشتر از دوران قبل از انتخابات بی‌اعتبار شده و به عنوان یک رژیم غیردموکرات معرف گردید. هر چند مقامات عمده حکومت، در جهت امتیازدهی و جلب رضایت کشورهای اتحادیه اروپا و حتی آمریکا بر آیدند و روی کاشخ تضادها با جهان خارج حساب کنند، اما این واقعیت را نمی‌توانند تغییر دهند که در افکار عمومی اروپا و آمریکا، قدرت آن‌ها حاصل یک انتخابات نامشروع است و این انتخابات نامشروع، موقعیت آن‌ها را در برابر جهان خارج

سیاستمداران و تحلیل‌گران، چه موافق با حکومت، و چه مخالف آن، بر این نکته اتفاق نظر دارند که با اول اسفند ۱۳۸۲، مرحله تازه‌ای در حیات سیاسی کشور ما آغاز شده است. در مورد مشخصه‌های این وضعیت جدید سیاسی اما، نظرگاه‌های متفاوتی عرضه می‌شود. موضوع مرکزی در این نظرگاه‌ها این است که آیا ایران بعد از انتخابات اول اسفند، به سوی تحکیم بیشتر حاکمیت دینی و افول جنبش دموکراسی حرکت خواهد کرد، یا جنبش دموکراتیک تقویت شده و حاکمیت را بیش از گذشته تحت فشار قرار خواهد داد؟ آیا دوران عقب‌نشینی فرا رسیده یا هواداران جنبش دموکراسی می‌توانند راه خود را به سوی تدارک برگزاری یک فرارندم برای استقرار جمهوری واقعی در ایران ادامه دهند؟

بررسی این پرسش قبیل از همه در گرو ارزیابی از انتخابات مجلس هفتم است. آیا تحریم انتخابات پیروز شده است، یا محافظه‌کاران موفق شده‌اند با کشاندن مردم به پای صندوق‌های رای، به مجلسی که با حکم حکومتی، تشکیل شده است، مشروعیت بدهند؟ پاسخ به این سؤالات احتمالاً به مهم‌ترین مشغله روزهای آتی احزاب و فعالین سیاسی ایرانی تبدیل خواهد شد و راه کارهای مختلفی را در دستور قرار خواهد داد.

اگر از تبلیغات غیرعادی صدا و سیما و اسلامی و رسانه‌های محافظه‌کار و ارتجاعی، بگذریم، در صفوف نیروهای مخالف حکومت نیز می‌توان دریافت تردیدهایی نسبت به نتیجه موفقیت‌آمیز سیاست تحریم انتخابات، به چشم می‌خورد. تردیدهایی که با روحیه یاس و ناامیدی همراه است و این روحیه یاس و ناامیدی را به جامعه‌ای منتسب می‌سازد، که تازه مدت کوتاهی است، یک مرحله از نبرد سنگین با استبداد مذهبی را پشت سر گذاشته است. شاید برای بسیاری از نیروهای سیاسی که مبارزاتی فعالانه و - یا مستغفانه - در جهت تحریم انتخابات اول اسفند پیش بردند، نتیجه کار چندان راضی‌کننده به نظر نیاید. اما صرف نظر از این که در یک از فعالین سیاسی، چه نتیجه‌ای از انتخابات را برای خود متصور بوده‌اند، برای ادامه سیاستی که در جریان ماه‌های اخیر در جامعه ما شفافیت یافت و در جریان مبارزه با تشکیل مجلس فرمایشی به یک نقطه عطف مهم رسیده، دلایل کافی و امیدوارکننده‌ای وجود دارد.

اما بخش مهمی از جامعه سیاسی ایران، بسیار بیشتر، شکست جنبش اصلاحات را دریافته و باور کرده بود. این بخش خود را مهیا و درگیر مبارزاتی می‌کرد که «پارلمان» در آن نمی‌توانست نقشی محوری و تعیین‌کننده داشته باشد. موضوع، جدل بر سر این سؤال ابتدایی نبود، که آیا وجود مجلس اصلاح‌طلب می‌توانست کمکی به جنبش دموکراتیک در ایران باشد یا نه؟ آری، قطعاً می‌توانست. اما پیشروان جنبش دموکراسی در ایران دریافته بودند وجود چنین مجلسی در استبداد دینی، تنها حاصل یک «اتفاق» می‌توانست باشد و پایدار نخواهد ماند. باقی‌ماندن مجلس در خدمت اصلاحات و مردم در گرو مبارزاتی با تمامیت استبداد دینی بود که اصلاح‌طلبان هرگز به آن تمایل نشان ندادند.

از این رو، تسلط مجدد محافظه‌کاران بر مجلس، سیاستمداران معتقد به این تفکر و بخش عمده مردم را، شوکه نکرد. اتفاقی بود که جامعه ایران منتظر آن بود. اما سخن این جاست، که این تسلط به چه بهایی به دست آمد؟

اتفاقی قابل پیش‌بینی

انتخابات مجلس هفتم، پارلمان را بار دیگر به دست محافظه‌کاران سپرد. چنین سرنوشتی برای مجلس دوره هفتم، دست کم از یک سال پیش که انتخابات شوراها برگزار شد، قابل پیش‌بینی بود و می‌توان گفت تنها معجزه‌ای می‌توانست از تحقق آن جلوگیری کند. با توجه به تحولات شش ساله دوران اصلاحات، کمتر کسی امید داشت، مجلس هفتم بتواند، مجلسی اصلاح‌طلب باقی بماند. و اگر هم معجزه‌ای اتفاق افتاد و مجلس اصلاح‌طلب ماند، منشاء تحول مهمی در جامعه ما بشود. در میان نیروهای سیاسی ایران تنها اصلاح‌طلبان و هواداران آن‌ها در اپوزیسیون بودند که تا قبل از آن که شورای نگهبان به تصفیه گسترده مخالفان خود دست بزند، - یعنی حدود یک ماه قبل از انتخابات - به انتخابات اول اسفند و مجلس هفتم چشم امید دوخته و بر این تصور بودند که با مشارکت گسترده در انتخابات و خلق «حساسه‌ای تازه» می‌توان مجلس را برای اصلاح‌طلبان حفظ کرد. برای همین نیروها بود که از دست‌دادن مجلس «فاجعه» تلقی شد و یاس بزرگی را بر اردوی آن‌ها حاکم کرد. زیرا در سیاست و تفکر آن‌ها، ابزار دیگری به جز مبارزه پارلمانی برای تحقق دموکراسی در ایران قابل تصور نبود.

اما بخش مهمی از جامعه سیاسی ایران، بسیار بیشتر، شکست جنبش اصلاحات را دریافته و باور کرده بود. این بخش خود را مهیا و درگیر مبارزاتی می‌کرد که «پارلمان» در آن نمی‌توانست نقشی محوری و تعیین‌کننده داشته باشد. موضوع، جدل بر سر این سؤال ابتدایی نبود، که آیا وجود مجلس اصلاح‌طلب می‌توانست کمکی به جنبش دموکراتیک در ایران باشد یا نه؟ آری، قطعاً می‌توانست. اما پیشروان جنبش دموکراسی در ایران دریافته بودند وجود چنین مجلسی در استبداد دینی، تنها حاصل یک «اتفاق» می‌توانست باشد و پایدار نخواهد ماند. باقی‌ماندن مجلس در خدمت اصلاحات و مردم در گرو مبارزاتی با تمامیت استبداد دینی بود که اصلاح‌طلبان هرگز به آن تمایل نشان ندادند.



ملاحظات پیرامون تولید «اندیشه سیاسی»

خسرو باقرپور

اهداف اندیشه سیاسی مادی شده در دوران ما، باید در برگیرنده آن اموری باشد که «جان لاک» حفظ «جان، مال، و آزادی» نام نهاده است. علاوه بر آن به لحاظ نظری و عملی، نهادهایی برای نظارت بر امر تولید و توزیع ثروت باید ایجاد شوند. تشکیل و تنظیم عملی و اندیشه‌های این گونه نهادها از وظایف عمده تولید سیاست است. اندیشه سیاسی به آفرینش «جامعه سیاسی» می‌پردازد. جامعه سیاسی همانند منظم‌های است که توسط افراد خلایق در راه تحقق آرمان‌های خود می‌کوشد.

نقش «رعایت مختصات اجتماعی» در تولید «اندیشه سیاسی»

«جامعه سیاسی» به دنبال تحقق اهداف مشخصی است، که امکان دارد متحقق گردیده یا به ناکامی بیانجامد. «جامعه سیاسی» با فراهم آوردن عدالت و پشرفت، امنیت و ثبات هویت فردی و اجتماعی برای افرادش، مسکن است زندگانی آنان را مرفه و غنی کند، و با ناکامی در تحقق وظایف و قول و قرارهایش، حیات افرادش را به جهنمی سرشار از ناامنی، خونریزی، فقر و فاقه، ظلم و جور و احساس پوچی تبدیل نماید.

همانگونه که ذکر آن رفت هدف از تولید «اندیشه سیاسی» به دست دادن پیشی حتی الامکان همه‌جانبه از جامعه سیاسی است. اندیشه‌پرداز سیاسی در سایه ملاحظات پیگیری تلاش می‌کند تصویری جامع از موضوعاتی که در حیطه پژوهش‌های سیاسی او می‌گنجد، ارائه دهد و به این ترتیب سیاست را توصیف کند. این بینش به گونه همه‌جانبه‌ای هم توصیفی است و هم خنجاری. از بعد توصیفی، «اندیشه سیاسی» مهم‌ترین چهره‌ها و افراد، عوامل و مشخصه‌های تشکیل‌دهنده حیات سیاسی جامعه را شناسایی نموده و مورد بررسی قرار می‌دهد. بعد روابط سیاسی عمده بین این شاخص‌ها را توضیح می‌دهد. در این رابطه اگر به تئوری‌های معروف سیاسی نگاه کنیم، در می‌یابیم که مثلاً «اندیشه مارکسیسم» از زاویه نگاه به نیروهای اقتصادی و تولیدی، فرایند سیاست‌گذاری را مورد توجه قرار می‌دهد. و «عالمان دوره روشنگری»، نیروهای علمی و فلسفی را از عوامل رشد جوامع انسانی می‌شمارند. افلاطون و ارسطو، وظایف و جادطلبی‌های بشری را بر سیاست مورد مذاقه قرار می‌دهند. به کلامی روشن، سیمای کلی در هر اندیشه سیاسی، تعریف و توصیفی است همه‌جانبه از کنش‌ها و واکنش‌هایی اجتماعی که از سیاست‌پردازی پرتیاجو گذر کرده‌است. این سیاست‌پردازی پرتیاجو که ژورنالیسم عامی عرصه انعکاس آن است، گاهی به غلط در جوامع یا اذهان بسته، با تولید «اندیشه سیاسی» اشتباه گرفته می‌شود!

مولد اندیشه سیاسی با عرضه سیمایی کلی از سیاست، به مخاطبان خویش امکان می‌دهد که دریابند چه عرصه‌ای از نهادها و کنش‌های سیاسی آنان، مخرب، غیرمنطقی و حتی ابلهانه است.

در این رابطه ارسطو می‌آموزد که: «هرگاه بدون در نظر آوردن فرهنگ جامعه‌ای، برای آن جامعه، قوانین اساسی تدوین شود، امکان سقوط آن جامعه فراوان است». افلاطون، «تعدیل‌نمودن اغراض نفسانی» را ویرانگر می‌شمارد. مارکس «بی‌اعتباری کالابریستی» را توضیح می‌دهد و مدیسون فرجام فاجعه‌بار سپردن قدرت حکومتی به فرد را مورد مذاقه قرار می‌دهد. (مدیسون چهارمین رئیس‌جمهوری آمریکا بود از سال ۱۸۰۹ تا ۱۸۱۷). او یکی از اعضای کنگره مهاجران، و اصلی‌ترین مولف قانون اساسی آمریکا بود. مدیسون با تحریر مقالات فراوان در راه تصویب این قانون تلاش پیگیری کرد. او دارای اشتیاق فراوانی در رابطه با دادن اعتبار به فلسفه سیاسی آمریکایی است.

اندیشه سیاسی زمینه‌های احتیاجات و امکانات بشر را که به شدت به سیاست وابسته‌اند، در نظر می‌گیرد و زمینه قضاوت در مورد بخردانه و به روز بودن یا نبودن اعمال و

تحركات سیاسی را ممکن می‌سازد. افق نگرشی را پیش چشم ما پدیدار می‌کند تا در سایه به لحاظ سیاسی اعمال و مضمون تحركاتان کدام است. اعتبار هر جریان سیاسی و هر اندیشه‌پرداز سیاسی نیز با این معیار سنجیده می‌شود.

اگر این تعریف را بپذیریم، باید برای ما روشن باشد که «تولید اندیشه سیاسی» به تمامی خاستگاه و خصیلتی آکادمیک و دانشگاهی ندارد و به گونه‌ای وسیع به زندگی و موضوعات جاری جامعه و «سیاست» ربط پیدا می‌کند. کسانی که سیاست را علم صرف و دانشی به تمامی آکادمیک معرفی و تصویر می‌کنند، قصد آن دارند که دخالت و طراحی سیاست را به انحصار گروهی «نخبه» و «برگزیده» در آورند.

عصوما همه تولیدکنندگان اندیشه سیاسی معتقدند که عمل به رهنمودهای آنان راه‌گشا است. به طور مثال توماس هابس نظریه‌پرداز معروف «جامعه امن»، در باره ارائه نظریات خود جمله معروفی دارد با این مضمون: «این واقعیت تئوریک را به مکانیسمی عملی تبدیل کنید». یا کارل مارکس با حقیقت دانستن و «علمی» شناختن اندیشه‌های خویش، تحقق آنان را شرط رستگاری انسان می‌شمارد. پس مولد اندیشه سیاسی، با نظریه‌های خویش کوشش می‌کند تا بیان کند چه راه‌کار سیاسی قادر به کامیابی است.

اگر برای بازرسی اندیشه‌های سیاسی، «بفروچی‌ها و معضلات سیاسی جامعه» نقطه آغاز پی‌جویی‌ها باشند، می‌توان روی چند موضوع مشخص انگشت گذاشت. این موضوعات به شکل سوالات «دانشی و جاری» که به اشکال مکرر چهره‌نمایی کرده‌اند، هسته اصلی کاوش و پژوهش در اندیشه‌های سیاسی هستند. پاردهای از این موضوعات را این‌گونه می‌توان طرح کرد:

«آیا سنجهای طبیعی برای عدالت وجود دارد؟»، «رابطه منطقی بین فرد با جامعه چگونه است؟»، «قدرت باید به چه نیرویی سپرده شود؟»، «دولت چگونه می‌تواند امر آزادی‌ها را تحقق بخشد، یا آن‌ها را محدود و یا ممنوع کند؟»، «شهروندان، برای ایجاد تغییر در جامعه سیاسی، چه در پی دست‌یازیدن به شورش و خشونت، برای برانداختن تام و تمام آن باشند، چه در پی اصلاح و دگرسازی آن، به ناگزیر با مسائل مطروحه فوق درگیرند و باید به آنان پاسخ گویند. پس شناخت و درک موضوعات «دانشی و جاری» به میزان زیادی برای ادراک جامعه سیاسی لازمند. عامل دیگر در درک سرشت اندیشه‌های سیاسی تحقیق روی اهداف و اماج‌های آنان است. در پایان می‌توان به این نتیجه گیری رسید که: «اندیشه سیاسی» پژوهش و کنکاشی است برای درک و فهم عناصری که «جامعه انسانی و مطلوب» را می‌شناساند. همچنین می‌توان این توضیح را نیز به تعریف فوق افزود که، از «بایمانی»‌های اجتماعی و سیاسی «اندیشه»‌هایی بروز می‌کنند که رویکردی بسامان ارائه می‌دهند. مسأله‌ای که حائز اهمیت بسیار است این است که، انسان‌ها، هنجارهای صحیح و قوانین بسامان را از اصول فلسفی و «اندیشه‌ای»، به شکل استقرایی نتیجه گیری نمی‌کنند، بلکه آن‌ها را پس از کوشش و تلاش برای غلبه بر بی‌عدالتی و عمل برای جلوگیری از تکرار آن متحقق می‌سازند.

غیر از مطالبی که فوقا طرح گردید، می‌توان اندیشه‌های سیاسی را با بررسی «راه حل»‌هایی که عرضه می‌دارند، به قضاوت نشست. پس تردید همه اندیشه‌های سیاسی «راه حل»‌هایی برای اجرا ارائه می‌دهند. در این‌جا، رهنمودهایی که سیاست‌گزاران و مولدان اندیشه سیاسی ارائه می‌دهند، نسبت به هسته نگرش و معرفت اجتماعی آنان متفاوت است. در این مرحله است که، تئوری‌ها و راه حل‌هایی چون: «انقلاب»، «اصلاحات»، «ناقرمانی سیاسی» (که این اواخر برای مقبول و دلپذیر کردن آن به آن «ناقرمانی مدنی» اطلاق می‌کنند!) عرضه می‌شوند.

منبع اعتبار هر اندیشه سیاسی، میزان توجه

آن اندیشه به «رعایت مختصات اجتماعی» در جامعه مورد بحث آن است.

تولید «اندیشه سیاسی» کاری پرخطر

پروژه عمومی و اجتماعی کردن اندیشه نیروی حاکم، امری است که در هر حاکمیت سیاسی، دارای اهمیت ویژه است و بدون آن ادامه حکومت ممکن نیست. نمی‌توان حاکمیتی را در نظر آورد که بدون الفای اهداف و فلسفه وجودی خویش به افراد جامعه‌اش، قادر به گذردگی و ادامه حیات باشد.

حاکمیتی که قادر به حفظ و اشانه مبانی اندیشه گسی خویش (به هر دلیلی) نباشد، «عشروغیت» خود را از دست خواهد داد و قادر به جلب همسکاری و وفاداری جامعه نخواهدگردید. در این جاست که بقای حکومت به خطر افتاده و جامعه و حکومت دچار «بحران» شده‌اند. در این موقع است که «اندیشه سیاسی» با نگاه به اوضاع نابسامان، و کوشش برای یافتن راه خروج از بحران، آغاز به عرضه خویش می‌کند.

هدف «اندیشه سیاسی» که نگاه به بهبود امور مردم و رفع بحران و امر آزادی و دمکراسی و... دارد، این است که اصول اساسی و پایهای نظام را مورد کنکاش و پژوهش نقادانه قرار دهد و راه برون‌رفت از بحران را برای یافتن راه خروج از بحران، آغاز به عرضه خویش می‌کند.

هدف «اندیشه سیاسی» که نگاه به بهبود امور مردم و رفع بحران و امر آزادی و دمکراسی و... دارد، این است که اصول اساسی و پایهای نظام را مورد کنکاش و پژوهش نقادانه قرار دهد و راه برون‌رفت از بحران را برای یافتن راه خروج از بحران، آغاز به عرضه خویش می‌کند. در این جاست که بقای حکومت به خطر افتاده و جامعه و حکومت دچار «بحران» شده‌اند. در این موقع است که «اندیشه سیاسی» با نگاه به اوضاع نابسامان، و کوشش برای یافتن راه خروج از بحران، آغاز به عرضه خویش می‌کند.

هدف «اندیشه سیاسی» که نگاه به بهبود امور مردم و رفع بحران و امر آزادی و دمکراسی و... دارد، این است که اصول اساسی و پایهای نظام را مورد کنکاش و پژوهش نقادانه قرار دهد و راه برون‌رفت از بحران را برای یافتن راه خروج از بحران، آغاز به عرضه خویش می‌کند.

هدف «اندیشه سیاسی» که نگاه به بهبود امور مردم و رفع بحران و امر آزادی و دمکراسی و... دارد، این است که اصول اساسی و پایهای نظام را مورد کنکاش و پژوهش نقادانه قرار دهد و راه برون‌رفت از بحران را برای یافتن راه خروج از بحران، آغاز به عرضه خویش می‌کند.

هدف «اندیشه سیاسی» که نگاه به بهبود امور مردم و رفع بحران و امر آزادی و دمکراسی و... دارد، این است که اصول اساسی و پایهای نظام را مورد کنکاش و پژوهش نقادانه قرار دهد و راه برون‌رفت از بحران را برای یافتن راه خروج از بحران، آغاز به عرضه خویش می‌کند.

هدف «اندیشه سیاسی» که نگاه به بهبود امور مردم و رفع بحران و امر آزادی و دمکراسی و... دارد، این است که اصول اساسی و پایهای نظام را مورد کنکاش و پژوهش نقادانه قرار دهد و راه برون‌رفت از بحران را برای یافتن راه خروج از بحران، آغاز به عرضه خویش می‌کند.

در پی اتخاذ روش‌هایی هستند که از رشد و ریشه گیری «تفکر انتقادی» جلوگیری کنند. در این نظامات نظیر جامعه ماکه تحت قیومت حکومت مذهبی است، «اندیشه سیاسی» قابل ترویج و به قول دوست جاویدان یاد محمد مختاری «مجاز»، تنها اندیشه سیاسی حاکم است. هر گونه مورد تردید قرار دادن اندیشه «مجاز» و «حاکم» «بدعت‌گذاری» و «الحادی» تلقی شده و خطرناک است. لازم به ذکر است که در جوامع لیبرال اوضاع قدری متفاوت است، در این گونه جوامع چون آزادی بیان و نشر قانونا (در قوانین اساسی) تصریح و تضمین شده‌اند. تولید «اندیشه سیاسی»، به شکل بی‌خطر امکان‌پذیر است.

وجود و بروز اندیشه‌های «انتقادی» یا «اصلاح‌طلبانه» در جامعه، «شکل»‌های مقاومت مردمی در مقابل حاکمیت مستبد، به گونه «مدنی» یا غیر آن، و گزینش رویکردهای گوناگون تقابل اجتماعی در مقابل قدرت حاکم، از شورشگری و برخورد‌های خشونت‌آمیز گرفته تا اشکالی چون «ناقرمانی سیاسی» و عدم تمکین به امورات حکومتی، به میزان زیادی، بستگی به دو عامل اساسی دارد. اول نحوه برخورد قدرت حاکم با مردم و مسایل آنان، و از طرفی دیگر به میزان رشد اندیشه سیاسی جامعه.

نگاهی کوتاه به تولید و دوام «اندیشه سیاسی» در ایران اگر به امر «تولید اندیشه سیاسی» در ایران معاصر نظری اجمالی بیفکنیم، درمی‌یابیم که، بسیاری (نه همگی) از تولیدات اندیشه گسی و سیاست‌گذاری‌ها، که در عرصه پرتلاطم سیاست ایران عرضه شده‌اند و می‌شوند، به معیارهای عمومی و روشن «تولید اندیشه سیاسی» بی‌توجه بوده‌اند و هستند.

و به همین دلیل است که عمر اعتبار آنان نیز کوتاه بوده و در برخورد با صخره سخت واقعیت‌های جامعه به سهولت در هم شکسته‌اند. دو مقطع زمانی بسیار مهم را در امر «تولید اندیشه سیاسی» در ایران می‌توان در نظر آورد، این دو مقطع به لحاظ اهمیت نقش احزاب در تولید معرفت سیاسی و تاثیر وجود آزادی سیاسی بر آن حائز توجه ویژه‌اند.

دوره اول مربوط است به اوج شکوفایی تحزب در ایران در مقاطع شه‌ریور ۱۳۲۰ تا مرداد ماه ۱۳۳۲. در این دوران تولید «اندیشه سیاسی» از درون احزاب مختلف سیاسی صورت می‌گرفت و تاثیرات غیرقابل انکاری هم بر توده مردم و هم بر قدرت حاکمه می‌گذاشت.

تولید سازمان یافته و فعال «اندیشه سیاسی» در آن زمان از عرصه سیاست نیز فراتر رفت و بر ادبیات و هنر هم مهر و نشان خود را زد. بسیاری از شاعران و هنرمندان و نویسندگان نامدار و بزرگ ایران در آن جو و فضا ظهور کرده و بالیدند.

با فروختن شعله آزادی، روند تولید اندیشه و خرد هم فرو خفت و نزول بسیار کرد. مقطع دوم، دورانی است که آغاز آن به اوایل دهه شصت و پایان یافتن فضای نسبی آزادی سیاسی به دست‌آمده از انقلاب بهمن باز می‌گردد و تا به امروز نیز ادامه یافته است.

در این دوران تولید «اندیشه سیاسی» به اعتقاد نگارنده به علت ساختار خانقاهی احزاب و رابطه مرشد و مرادی درون آنان و خشکیدن چشمه پژوهش در میان احزاب، و نیز عملگرایی منفرد و سعی در انطباق سیاست‌های خود با رویادهای سیاسی جاری، به خارج از احزاب سیاسی منتقل شده است. از عجایب روزگار است که این احزاب کماکان بر این پراگماتیسم عوامانه ابرام می‌ورزند. آنان بدون پی‌گرفتن روند کنکاش و پژوهش در امر «تولید اندیشه سیاسی» که از وظایف عمده احزاب جدی است، کماکان روند گسترش پروپاگاندا و ازیستاسیونی‌کم‌مایه و پروغوا را در عرصه ارتباطات پی‌گرفته‌اند، تلاشی که به علت نداشتن آبخشور معرفت سیاسی جوانان آبی است که به شنزار فرو رود. این احزاب بی‌وقفه در پی گسترش ارگان‌های مطبوعاتی و ارتباطی خویش با مردمند، بی آن که توجه داشته باشند که این «طرف»‌ها را برای ارائه چه «منظروفی» می‌خواهند!

به دلایلی که فوقا آورده شد امروز امر پرداختن به سیاست مدرن و امر تولید معرفت را در عرصه سیاست، محافل مستقل علمی در چهارچوب تحقیقات آکادمیک و دانشگاهی و نشریات تخصصی سیاسی، سازمان می‌دهند. ظهور و اعتبار چهره‌های سیاسی غیرحزبی و مستقل در داخل و خارج از کشور مویب این نظر است.

شاید بتوان گفت شعار زمانه ما این است که متفاوت بودن از یکدیگر چیز خوبی است. تجلیل از تفاوت، احترام به تکرر، اذعان به سیاست‌های یگانگی - اینها همگی به عنوان صفت‌های بارز دیدگاهی مترقی و ضد نژادپرستانه به شمار می‌آیند. باور به تکررگرایی و جامعه چندفرهنگی شدیداً در ساختار زندگانی ما داخل شده است بطوری که ما به ندرت ممکن است از چنین جایگاهی فاصله گرفته و بعضی از مسلمات آن را به پرسش گیریم. «ناتان گلزر» استاد دانشگاهی در آمریکا و منتقد پیشین تکثرگرایی موضوع این بحث را برای کتاب اخیرش انتخاب کرده است. «ما اکنون همگی طرفدار تعدد فرهنگ‌ها هستیم».

هدف من در اینجا این است که این فرض ساده را که می‌گوید تکثرگرایی آشکارا چیز خوبی است مورد تردید قرار دهم. من می‌خواهم نشان دهم که تصور از تکثرگرایی هم از نظر منطقی معیوب است و از نظر سیاسی خطرناک و هم این‌که بسوجود آوردن یک جامعه «چندفرهنگی» به بهای جامعه‌های پیشرفته‌تر تمام خواهد شد.

طرفداران نگرش چندفرهنگی معمولاً دو نوع استدلال را به نفع آن مطرح می‌سازند. اول این که آنها ادعا می‌کنند که نگرش چندفرهنگی تنها وسیله ممکن برای تضمین برابری و حکومت دموکراتیک در جهانی است که در آن مناقشه‌های عمیقاً ریشه‌دار میان فرهنگ‌ها ارزش‌های گوناگونی را در خود جای داده است. این برهان اغلب با ادعای دیگری متصل است مبنی بر این که تلاش برای برقراری هنجارها و معیارهای جهانشمول ضرورتاً به نژادپرستی و استبداد منتهی می‌شود. دوم این که آنها بر این نظراند که انسان‌ها دارای نیازهای مبنایی و تقریباً زیست‌شناختی برای دلبستگی‌ها یا اتصال‌های فرهنگی هستند. هر دو استدلال به عقیده من معیوب‌اند.

مورد «تکثرگرایی ارزشی» احتمالاً بهتر از همه توسط فیلسوف فقید «ایزا برلین» مطرح شده است. او در این باره می‌نویسد: «زندگی را می‌توان از میان دریچه‌های گوناگونی مشاهده کرد. هیچ کدام از آنها ضرورتی ندارد که دیگری را حذف کند یا بپوشاند یا پیش و کم وارونه جلوه دهد». بر این اساس چیزی به عنوان حقیقت جهانشمول وجود ندارد، مگر تنوعی از حقایق که با هم در حال نزاع هستند. مردم گوناگون و فرهنگ‌های متفاوت ارزش‌ها، باورها و حقایق مختلفی دارند که می‌توان هرکدام از آنها را به عنوان صحیح و معتبر پذیرفت. بسیاری از این ارزش‌ها و حقیقت‌ها با یکدیگر غیر قابل مقایسه هستند و در این مورد نظر برلین این بود که آنها نه فقط مانع‌الجمع می‌باشند که غیر قابل مقایسه با هم هستند زیرا زبان مشترکی وجود ندارد که بتوانیم از طریق آن، یکی را با دیگری مقایسه کنیم. جان گری همین عقیده را به شکل دیگری بیان می‌کند: «هیچ‌گونه دیدگاه جهانشمول یا بی‌طرفی که بتوان از طریق آن ادعاهای تمامی فرهنگ‌های بخصوص را به طور منطقی و معقولانه سنجید وجود ندارد. هر گونه دیدگاهی هم که انتخاب کنیم متعلق خواهد بود به شکل و ویژه‌ای از زندگی و تجربه‌های تاریخی که آن را تشکیل داده‌اند». با فرض قبول قیاس‌ناپذیری ارزش‌های فرهنگی، تکثرگرایی به عقیده برلین بهترین دسترسی در برابر استبداد و ایدئولوژی‌هایی مانند نژادپرستی است که ارزش بعضی از انسان‌ها را کمتر از بقیه می‌داند.

کوتاه‌ترین و جهانشمولی

همانگونه که بسیاری دیگر نیز اشاره کرده‌اند، این استدلال به نفع تکثرگرایی دچار اشکال است. اگر صادق است که هر دیدگاهی که ما انتخاب کنیم متعلق است به شکل و ویژه‌ای از زندگی و تجربه تاریخی که آن را تشکیل داده پس چنین ادعایی نباید در مورد خود کثرت‌گرایی نیز معتبر باشد. در دیگر سخن طرفدار کثرت‌گرایی هرگز نمی‌تواند ادعا کند که جامعه متکثر بهتر است، زیرا با توجه به استدلال خودش «در جهان هیچ گونه دیدگاه بی‌طرف یا جهانشمولی وجود ندارد که بتوان توسط آن ادعای تمامی فرهنگ‌های بخصوص را به طور معقول و منطقی سنجید». همین که شما ایده هنجارهای جهانشمول را کنار بگذارید، دیگر هیچ‌گونه استدلالی نمی‌تواند بیش از یک اعتبار محلی - تازه در بهترین حالت - داشته باشد.

بسیاری از طرفداران نگرش تکثرگرایی بر این عقیده‌اند که نه فقط ارزش‌های فرهنگی با یکدیگر غیر قابل مقایسه‌اند که همچنین باید با فرهنگ‌های متفاوت با احترام برابر برخورد شود. پژوهشگر آمریکایی ایریس یونگ برای

علیه نگرش چندفرهنگی

کنعان مالک برگردان: علی محمد طباطبایی

برگرفته از نشریه اینترنتی ایران امروز

مثال می‌نویسد: «گروه‌های انسانی نمی‌توانند از نظر اجتماعی برابر باشند مگر آن که تجربه مخصوص آنها، فرهنگ و سهم اجتماعی‌شان آشکارا مورد تایید و تصدیق قرار گیرد. هرچند که نیاز برای به رسمیت‌شناخته‌شدن برابر یک چیز است و این ادعا که فرهنگ‌ها غیر قابل مقایسه با یکدیگرند چیزی کاملاً متفاوت است. برخوردن نمودن به فرهنگ‌های متفاوت با احترامی برابر (در واقع رفتار کردن آنها با هر نوع از احترامی به طور کل) ما باید بتوانیم که یکی را با دیگری مقایسه کنیم. اگر ارزش‌ها غیر قابل مقایسه با هم هستند پس چنین مقایسه‌هایی هم مطلقاً ممکن نمی‌باشند. اصل تفاوت‌گذاری نمی‌تواند ملاک‌هایی فراهم کند که ما را به احترام‌گذاردن «تفاوت» دیگران موظف گرداند. شاید در بهترین حالت بی‌تفاوتی ما نسبت به سرنوشت دیگران را موجب شود و در بدترین حالت ما را به بدرفتاری و انزجار نسبت به کسانی که از خود ما متفاوت هستند مجاز دارد. همه چیز به کنار اصلاً چرا نباید با آنها بدرفتاری کرد و از آنها متنفر بود؟ بر چه مبنایی آنها می‌توانند مطالب احترام ما باشند یا برعکس؟ حمایت‌کردن از احترام برای متفاوت بودن، آن هم بدون استاد به بعضی اصول جهانشمول برابری یا عدالت اجتماعی کار بسیار دشواری است. و این احتمال و امکان برقراری همین نوع از اصول جهانشمول است که با پذیرش دیدگاه کثرت‌گرایانه بنیان‌سست می‌شود».

برابری نیازمند یک معیار مشترک است یا داشتن مقیاسی برای قضاوت و آنچه در اینجا مطرح نیست تکرر و تعدد معانی می‌باشد. همان‌گونه که فیلسوف مشهور ریچارد رورتن می‌گوید پذیرش گوناگونی و آزادی برابری را نمی‌توان به سادگی با هم مقایسه کرد. برای رورتنی کسانی که او آنها را «لیبرال‌های روشن‌گرا» می‌خواند در تعقیب خود هم برای برابری و هم گوناگونی با یک دوراهی و تنگنای به ظاهر غیر قابل علاج روبرو هستند: «لیبرالیسم آنها و ادارشان می‌کند به این که هرگونه تردید در باره برابری انسانی را نتیجه‌ای از تعصب بی‌خرانه بداند. با این حال تخصص آنها در گوناگونی به درک این واقعیت مجبورشان می‌کند که بیشتر ساکنین این سیاره اعتقادی به برابری ندارند و این که چنین اعتقادی چیز غریب و غیر معمول غربی‌هاست. چون تصور می‌کنند که اعتراف به چنین چیزی، یعنی «خوب که چه؟ ما لیبرال‌های غربی به آن معتقد هستیم و چه بهتر برای ما» شدیداً عقیده‌های قوم‌پرستانه است ایریس لورتن تفکر خود می‌شوند».

رورتنی که شخصاً به این که «لیبرالی است پست مدرن و بورژوا» معترف است این معضل را با این استدلال که «برابری» برای «ما» خوب است اما نه لزوماً برای «آنها» حل می‌کند. در اینجا می‌توانیم ببینیم چگونه پرهان قیاس‌ناپذیری به احترام برابر گذاردن برای بقیه فرهنگ‌ها ختم نمی‌شود بلکه نتیجه نهایی آن بی‌تفاوتی نسبت به آنها است.

آیا همه فرهنگ‌ها با هم برابرند؟

برابری از این واقعیت ناشی می‌شود که انسان‌ها موجوداتی مدنی هستند و مستعد برای فرهنگ. اما این حقیقت که تمامی انسان‌ها دارای استعداد فرهنگی هستند معنایش این نیست که همه فرهنگ‌ها برابرند. منتقد هنر رابرت هیوج می‌نویسد: «ما می‌دانیم که یکی از واقعی‌ترین تجربیات در زندگی فرهنگی ما این است که در میان کتاب‌ها، اجراهای موسیقی، تابلوهای نقاشی و سایر آثار هنری نابرابری‌های زیادی وجود دارد».

مشابه همین اظهار نظر می‌تواند در باره نظام‌های فرهنگی و سیاسی نیز گفته شود. بعضی اندیشه‌ها، فنون و نظام‌های سیاسی از انواع موجود دیگر بهتر هستند. و بعضی جوامع و فرهنگ‌ها بهتر از دیگری، یعنی عدالت بیشتری در آنها رعایت می‌شود، آزادتر هستند و آگاه‌تر و برای پیشرفت هدایت‌کننده‌تر. در واقع همین اندیشه برابری از نظر تاریخی چیزی بخصوص است: محصولی است از روش‌شناسی و

انقلاب‌های سیاسی و فکری که آن را آزاد کرده‌اند. اندیشه برابری فرهنگ‌ها (که مغایرت دارد با برابری انسان‌ها) یکی از جنبه‌های انتقادی زندگی بشری و تاریخ او را مورد انکار قرار می‌دهد: یعنی توانایی ما برای پیشرفت اجتماعی، اخلاقی و فنی. آنچه انسان‌ها را از سایر موجودات متمایز می‌کند ظرفیت و استعداد آنها برای ابداع و دگرگونی است، برای ساختن ایده‌ها و دست‌ساخت‌هایی که نه فقط از انواع قبلی خود از نسل‌های گذشته یا از سایر فرهنگ‌ها متفاوت هستند که بهتر نیز می‌باشند. از این روی اتفاقی نیست که جهان معاصر توسط اندیشه‌ها و فنونی شکل گرفته که از رنسانس و روشنگری سر برآورداند. روش علمی، سیاست‌های دموکراتیک، مفهوم اندیشه‌های جهانشمول - همگی آشکارا از مفاهیم قبلی خود بهتر هستند. نه به این خاطر که اروپایی‌ها از سایر مردم جهان برتراند، بلکه به این علت که بسیاری از اندیشه‌ها و فلسفه‌هایی که محصول رنسانس و روشنگری هستند بهتراند.

امروزه داشتن چنین ادعایی برابر است با متهم‌شدن به طرفداری از «اروپای مرکزی» یا حتی نژادپرستی. این به روشنی غیرمنطقی بودن مفاهیم معاصر از «نژادپرستی» و «ضد‌نژادپرستی» را نشان می‌دهد. آن کسانی که عملاً در دو قرن گذشته با امپریالیسم غرب جنگیده‌اند تشخیص داده‌اند که تلاششان از سنت روشنگری ریشه گرفته است. «من نویسنده‌های هندی تبار چنین نوشت: «من استعمار اروپا را محکوم می‌کنم اما برای دانش و کشفیات وسیع تمدن غرب احترام بسیار قائلم».

فراتنس قانون نظریه‌پردازی ملی‌گرایی جهان سومی در دوره پس از جنگ جهانی دوم مشابه همین نظر را می‌دهد و استدلال می‌کند که معضل اصلی نه فلسفه روشنگری که ناکامی اروپایی‌ها در ادامه‌دادن راه خود در مسیر منطقی رضایی‌بخش آن بوده است: «تمامی عناصر حل معضلات بزرگ بشر در دوران‌های مختلف در اندیشه اروپایی وجود دارد، اما اروپایی‌ها نتوانسته‌اند مأموریتی را که به آن‌ها محول شده بود جامعه عمل پوشانند».

لیبرال‌های غربی غالباً از وسعتی که نهضت‌های ضد استعماری چیزهایی را از غرب اقتباس کرده‌اند که آنها را به عنوان اندیشه‌های آزاده محکوم کرده بودند بسیار منتقد شده‌اند. مفهوم جهانشمولی و اعتقاد به روند تکامل تک‌خطی در جهان آن گونه که مردم‌شناس فرانسوی کلود لویئ اشتراوس می‌گوید: «در مردمی که آرزویشان چیزی بیش از سبیم‌بودن در فرایند صنعتی شدن نیست حمایتی غیرمنتظره یافته است». وی در جای دیگری با تاسف اشاره می‌کند به این که آموزه نسبی‌گرایی فرهنگی «توسط مردمی به چالش خوانده شده است که مردم‌شناسان (غربی) در درجه اول برای منافع اخلاقی همان‌ها این آموزه را برپا کرده بودند».

سرخوردگی از سیاست

طرفداران نگرش چندفرهنگی به مفاهیم جهانشمول پشت کرده‌اند اما نه به این خاطر که چنین مفاهیمی نژادپرستانه‌اند بلکه از این جهت که آنها (طرفداران نگرش چندفرهنگی) دیگر از احتمال و امکان تغییرات اقتصادی و اجتماعی ناامید شده‌اند. ما در دوره‌ای زندگی می‌کنیم که در آن سرخوردگی قابل توجهی از سیاست به مثابه عاملی برای تغییر وجود دارد، و زمانه‌ای که در آن احتمال دگرگونی اجتماعی به نظر می‌رسد که دیگر فروکش کرده است. به عقیده بسیار آنچه در باره انسان‌ها از اهمیت بسیار زیادی برخوردار است ظرفیت و استعداد‌های سیاسی آنان نیست بلکه دلبستگی‌های فرهنگی آنهاست. یک چنین بدبینی طرفداران نگرش چندفرهنگی را به آنجایی کشانده که ایده انسان‌ها به مثابه موجودات فرهنگ دوست را با این ایده که انسان‌ها باید فقط یک فرهنگ بخصوص را بپذیرند ترکیب کرده‌اند. کاملاً واضح است که هیچ انسانی نمی‌تواند

چدا از فرهنگ زندگی کند. اما این به آن معنا نیست که انسان باید در یک فرهنگ بخصوص زندگی کند. نگاه کردن به انسان به عنوان موجودی فرهنگ‌دوست یعنی محسوب‌نمودن او به عنوان موجودی اجتماعی و بنابراین موجودی دگرگون‌کننده. به عبارت دیگر انسان‌ها به کمک عقل و گفتگو دارای ظرفیت و توانایی تغییر، پیشرفت و آفرینش اصول اخلاقی جهانشمول و هنجارهای سیاسی فراگیر هستند. تلقی از انسان‌ها به عنوان موجوداتی که مجبور به تحمل فرهنگ خاصی هستند بر خلاف آنچه پیشتر گفته شد انکارکردن چنین ظرفیت و توانایی برای دگرگون کردن است. به دیگر سخن چنین طرز تفکری دقیقاً شرافت و مقام فرد را شدیداً متزلزل می‌کند و به طور غیر مستقیم دلالت دارد بر این که مثلاً واقعیت زیست‌شناختی نسب‌بنگلادشی به طریقی باعث می‌شود که یک بنگلادشی قادر به زندگی درست نباشد مگر به عنوان عضوی از فرهنگ بنگلادشی. اندیشه فرهنگ که زمانی گویای تئوری آن چیزهایی بود که انسان‌ها را از زیر بار فشار بی‌خردانه سنت آزاد می‌کرد اکنون در دستان طرفداران نگرش چندفرهنگی دقیقاً به همان بارها و فشارها تبدیل شده است.

نگرش چندفرهنگی محصول شکست سیاسی است. پایان جنگ سرد، فروری چپ، شکست اغلب جنبش‌های طرفدار آزادی در جهان سوم و اضمحلال جنبش‌های اجتماعی در غرب، تماماً آگاهی سیاسی را دچار دگرگونی کرده است. جستجوی برابری به نحو فرابیندای به سود ادعای جامعه دارای تنوع رها شده است. مبارزه برای برابری به معنای به چالش‌گرفتن تجربه‌های پذیرفته شده است، و برابر است با آماده‌بودن برای شاکت‌دهی در خلاف جریان آب، معتقدبودن به احتمال و امکان دگرگونی اجتماعی. به نحوی معکوس مورد ستایش قرار دادن تفاوت‌ها میان انسان‌ها این اجازه را به ما می‌دهد که جامعه را به همان شکلی که هست بپذیریم - و معنای آن تقریباً این است که «ما در جهانی انباشته از تفاوت‌ها زندگی می‌کنیم، از آن لذت ببریم». آن گونه که نویسنده آمریکایی نانس فرامز می‌گوید «چاره قطعی از میان برداشتن بی‌عدالتی به رسمیت‌شناختن فرهنگ‌ها است، آنچه نقطه عکس توزیع مجدد سیاسی - اقتصادی است». در واقع طرفداران نگرش چندفرهنگی تا این اندازه عمیق به ایده فرهنگ چسبیده‌اند و با عدالت اقتصادی و سیاسی مخالف شده‌اند که دیرینه برومیچ را به تعجب واداشته‌اند در این مورد که آیا روشنفکران امروزی با برده‌داری اقتصادی به مخالفت بر می‌خاستند اگر چنین عملی فاقد هر گونه بعد نژادی یا فرهنگی می‌بود.

سیاست‌های اقتدارگرایانه

نه فقط نیاز برای «بازشناسی» محصولی است از بدبینی سیاسی، بلکه همچنین وسیله‌ای است برای به انجام رساندن سیاست‌های عمیقاً اقتدارگرایانه. برای مثال تفاوتی را در نظر بگیریم که طاروق مادود میان آن‌چه وی آن را «برابری مبتنی بر فردگرایی» می‌خواند و آن چه «برابری مبتنی بر قومیت» می‌نامد: «برابری که در آن فرد اصل و تبار خود را مخفی نمی‌کند و برای آن یا برای خانواده و جامعه‌اش متأسف نیست، بلکه از دیگران می‌خواهد که به آنها احترام بگذارد و رفتار و سلوک خود را جوری انتخاب کنند و تمهیداتی بینند که اصل و نسبی که آنها معرفی هستند مورد تشویق قرار گیرد و نه این‌که به نحو تحقیر آمیزی تحلیل‌رقتن آنها خواسته شود».

چرا دیگران از من به عنوان یک ملحد باید انتظار داشته باشند که فرهنگ‌های مسیحیت، اسلام و یهود را مورد ملاحظه قرار دهم، فسرخنگ‌هایی که غالباً دیدگاه‌ها و استدلال‌هایشان را من و ایس‌گرایی می‌دانم؟ چرا باید تمهیدات عمومی برای تطبیق دادن خود با ادعاهای عقب‌مانده‌ای که ادیان به آنها بارو دارند همساز گردند؟ اگر تمایل من به «تحلیل‌رقتن» آنها است کجای کار من نقص دارد؟ و چگونه با فرض این که من این دیدگاه‌ها و سایر فرهنگ‌ها را با نظر تحقیر بنگرم موظف

خواهم بود که برای آنها احترامی قائل شوم بدون آن که به نظرات شخصی خود بی‌احترامی نکرده باشم؟ فیلسوف انگلیسی بریان باری در همین زمینه پیشنهاد می‌کند که «با مقدار زیادی کمک‌گرفتن از ژاندارم اندیشه مبتنی بر نظرات سیاسی اصولی».

ژاندارم اندیشه هم اکنون مدت‌هاست که دست به کار شده است. در چندین مورد بخصوص من در ده سال گذشته از آوردن نقل قول‌هایی از کتاب آیه‌های شیطانی سلمان رشدی چه در مقاله‌ها، برای روزنامه‌ها و چه در گفتگوهای رادیویی از آنها منع شدم زیرا به عقیده مسئولین و سردبیرها آن نقل قول‌ها موجب «جریمه‌دار شدن» دیگران می‌شود. در تحقیق مک‌فرسون در ماجرای استغاثن لورنس وی حتی مدعی است که اظهارنظرهای نژادپرستانه در چهاردیواری خاندها نیز باید مشمول قوانین چنانی شود. جای شکرش باقی است که این پیشنهاد از نظر سیاسی هنوز هم مورد توجه قرار نگرفته است. بسیاری از طرفداران نگرش چندفرهنگی با این حال هنوز هم مشتاق به جلوتر رفتن از این حد هستند و خواهان این که تمامی اندیشه و احساسات شخصی باید تابع بررسی دقیق سیاسی قرار گیرد. ایریس یانگ آن‌چه که وی «تلاش مستمر برای جنبه سیاسی‌دادن به حوزه‌های وسیعی از زندگی فرهنگی، اجتماعی و نهادی»، می‌نامد را خوشامد می‌گوید. به عقیده او «اندیشه سیاست تمامی جنبه‌های سازمان‌های نهادی، اقدامات عمومی، تجربه‌ها و عادات‌های اجتماعی و مفاهیم فرهنگی را در بر می‌گیرد». وی معتقد است که «فرایند سیاسی‌کردن عادات، احساسات و شیوه‌های بیان تخیل و آرزو یک انقلاب فرهنگی را می‌پروارند».

فرهنگ، باورها، سبک زندگی و احساسات - اینها همگی جنبه‌هایی از زندگی خصوصی ما هستند که هیچ ربطی به دولت و یا سایر مراجع عمومی ندارد. تفکرات سیاسی مبتنی بر تعدد فرهنگ‌ها به طور اجتناب‌ناپذیری توصیف اورول در کتابش (۱۹۸۴) را به یاد می‌آورد: «هر عضوی از حزب از همان روز تولد تا هنگامی که می‌میرد زیر نظر ژاندارم اندیشه زندگی می‌کند... دوستان او، اقوامش، رفتاری که وی در برابر همسر و کودکش دارد، حالتی که در چهره‌اش در هنگامی که با خودش تنهاست نقش می‌بندد، سخنان نامفهومی که به هنگام خواب از دهانش بیرون می‌آید، حتی حرکات بخصوص اندامش تماماً چهارچشمی زیر نظر هستند».

طنز روزگار در مورد نظریه تعدد فرهنگ‌ها این است که این نظریه به عنوان جریانی سیاسی همه آنچه را که در باره گوناگونی فرهنگ‌ها از ارزش برخوردار است به زیر می‌کشد. گوناگونی نه به خاطر خود بلکه به این دلیل اهمیت دارد که گسترده دید ما را با مقایسه کردن و در برابر هم نهادن ارزش‌ها، عقاید و سبک‌های مختلف زندگی و قضاوت در باره آنها وسیع‌تر می‌کند. به دیگر سخن ما را مجاز می‌دارد که در گفتگویی سیاسی درگیر شویم و چیزی را مورد بحث قرار دهیم که می‌تواند به ایجاد ارزش‌ها و باورهای جهانشمول‌تر و زبانی مشترک میان شهروندان جهان باری رساند. اما دقیقاً همین نوع از گفتگو و مباحثه است و انسجام همین‌گونه از قضاوت‌ها که طرفداران نظریه تعدد فرهنگی معاصر برای خاموش‌کردن تلاش می‌کنند آن هم به نام «رواداری» و «احترام».

یک جامعه واقعاً متکثر جامعه‌ای است که در آن شهروندان برای دنبال کردن ارزش‌ها و تجربیات متفاوت خودشان در حوزه زندگی خصوصی دارای آزادی کامل باشند. در حالی که در حوزه عمومی باید با تمامی شهروندان از نظر سیاسی به شکل برابری رفتار شود. حال در زندگی خصوصی خود هر تفاوتی هم که داشته باشند فرقی نمی‌کند. اما تکثرگرایی امروزه به جایی رسیده که نقطه عکس این را می‌گوید. آزادبودن برای انتخاب مذهبی خاص، سخن‌گفتن به زبانی بخصوص و دنبال کردن تجربه‌های فرهنگی ویژه به عنوان خیر عمومی نگرسته می‌شود نه آزادی فردی. از نظر آنها گروه‌های ذی‌نفع متفاوت نیازمند نهادینه کردن «تفاوت‌های» خود در حوزه عمومی هستند. و برای زیر فشارگذاران جامعه برای رسیدن به چنین مرحله‌ای ما باید خواستار بازگشت ژاندارم اندیشه شویم.

نظریه تعدد فرهنگ‌ها بیش از اقتدارگرایانه و ضد انسانی است. پیشرفت واقعی در اندیشه سیاسی نیازمند بازشناسی، ملاحظه و کسک‌طلیبیدن از ژاندارم اندیشه نیست، بلکه نیازمند اقدام واقعی، پرسش و ایجاد پیوند عمومی و تلاش‌های مشترک است.

و تحکیم و تشدید استبداد نیست. بعد از این جملات، تبصره‌ای هم اضافه می‌شود که: «اما در وضع فعلی سنجش توازن قوای واقعی در صحنه سیاسی نه به آن حد ساده است و نه البته خطرناک!»

گریز به دوم خرداد و یا سال‌های اول انقلاب، نشان از این دارد که در ذهن تحلیلگر، حکومت هنوز از مشروعیتی برخوردار است که هرگونه تلاش برای سازماندهی جنبشی به منظور برکناری آن را می‌تواند حتی به یک «جنایت» تبدیل کند.

این شیوه و متمم کردن مخالفین به اقداماتی که تنها بهانه سرکوب را به دست مرتجعین می‌دهد، در تحلیل‌های سیاسی این نویسنده محترم، همواره جای شاخصی داشته است. مایلم یک بار دیگر به سهم خود، توجه آقای نگهدار را به عراق چینی مقایسه‌های تحریک‌کننده‌های جلب کنم. «امل» و «نوزده» و «سی خرداد» در استراتژی کدام یک از نیروهای سیاسی دموکراتیک جامعه ما می‌گنجد که ایشان یادآوری آن‌ها را ضرور دانسته است؟ بخش بسیار مهم و اکثریت قاطع نیروهایی که مدعی «عدم مشروعیت» حکومت اسلامی هستند، یک استراتژی روشن و مسالمت‌آمیز مبتنی بر برگزاری رفراندوم را اعلام کرده‌اند. چرا این استراتژی روشن سیاسی را با اقدامات مسلحانه‌ای نظیر «امل» و «سی خرداد» و یا اقدامات کودتاگرانه‌ای نظیر «نوزده» باید مقایسه کرد؟

نویسنده‌ای که تا یک سال پیش از انتخابات دومین دوره شوراها در نهم اسفند ۸۱ - سرشار از خوشبینی و «اعتقاد» به افکار عمومی و مردم بود، اکنون وضعیت را چنین تصویر می‌کند: «فضای سیاسی جامعه امروز ایران فضایی است بشدت سرخورده و بی‌اعتماد، بی‌اعتماد به رهبری سیاسی، بی‌اعتماد به خود. معترض بودن و وسیع‌ترین لایه‌های اجتماعی را به حساب یک روحیه تعرضی نمی‌توان نوشت.»

او تاکید می‌کند:

«تعرض سازش‌ناپذیر راست‌گرایان برای تسخیر مجلس و دولت از واژه «گسترش مدام جنبش‌های اجتماعی و تحرکات مردمی» نبوده است. دست بر عکس این تعرض مشخصا با تکیه بر روحیه انفعال و سرخورده‌گی که در مردم، به خصوص اقشار مدرن شهری پدید آمده، سازمان داده شده است. راست به سادگی ملاحظه کرده است که بیرون ریختن اصلاح‌طلبان از مجلس و اکتشودهای قابل ملاحظه‌ای را پدید نخواهد آورد.»

او این یاس و ناامیدی را به همه دنیا و «قدرت‌های بزرگ» هم گسترش می‌دهد و این نظر را مطرح می‌کند که جمهوری اسلامی در عرصه جهانی نیز خود را تثبیت و بر قدرت‌های بزرگ تحویل کرده است، و می‌نویسد:

«تاثیر ایران بر رویدادهای عراق، نسبت به قبل از حمله آمریکا، به مراتب افزایش یافته است. ایالات متحده به وضوح ترجیح می‌دهد که ایران در اوضاع فعلی «نقشی سازنده» در بحران عراق ایفا کند.»

بر پایه چنین روحیه یاس و ناامیدی است که وی نتیجه‌گیری نهایی خود و خط مشی جدیدش را اعلام می‌کند و می‌گوید که باید اقتدار حکومت ایران را به رسمیت شناخت و به ستاندن پاره‌ای از مطالبات آن قناعت کرد.

اما پیش از آن، بی‌جامعه ایران منفعلی و سرخورده است؟ اگر آری، از چه چیز منفعلی و سرخورده است؟

در اینجا توجه به یک نکته کمک‌کننده به نظر می‌رسد. نکته‌ای که به کرات مورد تاکید نظریه‌پردازان هوادار اصلاحات دولتی قرار می‌گیرد و آن این است که تعرض محافظه‌کاران، با احتساب «انفعال» مردم صورت می‌پذیرد و تعرضی از سر ناتوانی نیست. تعرض‌های حکومت ایران را به حقوق ملت، اساسا نمی‌توان تنها با مقوله توانایی و ناتوانی توضیح داد.

تعرض به حقوق مردم، ذاتی این حکومت است. حتی در اوج اقتدار جنبش اصلاح‌طلبانه نیز، این حکومت، به جز دوران کوتاهی که واقعا دچار سرکچه ناشی از یک واقعیت غیرمنتظره شد، همواره در حال تعرض به دستاوردها و حقوق مردم بوده است. تعرض محافظه‌کاران به جنبش اصلاحی و مطالبات مردم، اتفاقا در دوره‌ای شدت گرفت که اصلاح‌طلبان در اوج قدرت بودند. از قتل‌های زنجیره‌ای تا حوادث کوی دانشگاه و سپس یورش به مطبوعات، هر کدام می‌توانست به یک شورش بزرگ تبدیل شود و در مواردی شد. اما وجود جامعه به شدت فعال و سیاسی و مدافع اصلاحات، هیچ‌کدام موجب تحلل در این تعرضات نشد. به نظر می‌آید تصمیم به حذف اصلاح‌طلبان از مجلس هفتم، از همان نخستین ماه‌های بعد از تشکیل مجلس ششم اتخاذ شد، محافظه‌کاران این

قانون اساسی عراق تصویب شد



در پی چند روز مذاکره برای حل اختلاف نظر بین اعضای شورای حکومتی عراق بر سر بخشی از مواد پیش‌نویس قانون اساسی موقت این کشور، سرانجام این شورا در مورد متن این سند به توافق دست یافته است. بحث اعضای شورا در باره محتوای این سند، که رسماً با عنوان قانون اساسی موقت نامیده می‌شود، از روز جمعه، ۲۷ فوریه، آغاز شد اما به دلیل اختلاف نظر اعضا در مورد برخی از مواد آن، حصول توافق تا روز دوشنبه، ۱ مارس، به طول انجامید.

از جمله موارد مورد اختلاف اعضای شورا در این سند نقش مذهب در ساختار سیاسی کشور، حقوق زنان و حدود خودمختاری مناطق کردنشین شمال عراق بود. در حالیکه اعضای لائیک شورا خواستار جدایی دین از سیاست و ساختار دموکراتیک بودند، اعضای مذهبی، بخصوص روحانیون شیعه عضو شورا، بر نقش محوری اسلام در آینده سیاسی عراق تاکید داشتند.

همچنین، کردهای عراق خواستار برخورداری از استقلال عمل بیشتری در مناطق خود بودند در حالیکه سایر اعضا موافقت با چنین درخواستی را به منزله تضعیف قدرت دولت مرکزی و ایجاد تنش قومی در عراق می‌دانستند.

قانون اساسی موقت تا زمان برگزاری انتخابات

خواهد چرخید که شعارها و خواست‌های مطالباتی را بی‌پی‌گیریند. استراتژی این نیروها به سمت اعمال فشار از پایتخت و از خارج برای عقب‌نشاندن حکومت و به دست آوردن مطالبات و مواضع مستحکم‌تر و تقویت نقش نهادهای مدنی و غیرحکومتی در روندهای سیاسی و اجتماعی در کشور تمایل خواهد ماند.

آقای نگهدار تعجیل دارد به صراحت اعلام کند با نیروهایی که استراتژی (به تصریح وی موضوع اختلاف اصلاً بر سر تائید نیست) تغییر حکومت را دارند، مستعد نخواهد شد. شکیاف در جمهوری خواهان باید باقی بماند، دیروز به بهانه وجود اصلاح‌طلبان در حکومت، امروز به دلیل بیرون ریخته شدن آن‌ها از حکومت!

گروهی از سیاستمداران ما وظیفه دارند تا در هر حال، مانع تحقق ایجاد یک اترناتیو دموکراتیک و مبارزه با کلیت استبداد دینی در کشور ما باشند، چه محافظه‌کاران در ضعف باشند، چه در اقتدار! اگر در موقعیت ضعیف باشند، امکان اصلاح حکومت را دلیل مخالفت با تشکیل اترناتیو دموکراتیک برای نفی استبداد دینی می‌سازند. اگر در قدرت باشند، «اقتدار» آن‌ها را توجیه مخالفت با چنین مبارزه‌ای می‌کنند. زمانی، دلیل مخالفت با تشکیل چنین اترناتیوی و مبارزه برای برکناری این حکومت و استقرار یک دموکراسی به جای آن، وجود اصلاح‌طلبان درون حکومتی عنوان می‌شد و امروز بعد از شکست این اصلاح‌طلبان، یک دست‌شودن و «اقتدار» حکومت به شهادت گرفته می‌شود، تا مبارزه برای نفی کلیت استبداد دینی نفی شود و ناممکن تصور گردد. چنین تفکری، هیچ‌گاه در تقویت جنبش دموکراسی علیه حکومت اسلامی، نقش فعالی بر عهده نداشته است، دغدغه او پیش از آن که استبداد جمهوری خواهان و دموکرات‌ها و علاج استبداد دینی در ایران باشد، نگرانی از «براندازی» آن و تلاش برای حفظ اختلافات در میان نیروهای اپوزیسیون دموکرات بوده است، این فکر که در تحریم انتخابات نقش منفعلانه و تماشاگرانه داشته است، امروز نیز با تعجیل به سخن آمده تا بر نتایج جنبش انتخاباتی و رفراندوم خط‌پلطان یکشد، «اقتدار» حکومت و «به رسمیت شناختن» آن را تسلیع کند. و بسر اختلاف میان جمهوری خواهان ایران انگشت بگذارد.

جنبش دموکراتیک در ایران امروز اما به نقطه روشنی رسیده است: نفی استبداد دینی و سپردن حکومت به رای مردم از طریق برگزاری یک رفراندوم آزاد زیر نظر نهادهای بین‌المللی. نه تنها بخش مهمی از جنبش سیاسی و اپوزیسیونی در ایران در این نقطه به تفاهم رسیده است، بلکه می‌توان گفت که این ایده در سطح جامعه از پشتیبانی گسترده‌ای برخوردار است. در چنین شرایطی به رخ کشیدن «اقتدار حکومت» و تاکید بر «به رسمیت شناخته شدن آن در ایران و جهان» و درخواست عقب‌نشینی جنبش دموکراتیک از

عمومی در عراق و استقرار دولت دائم امیر سیاسی کشور را تنظیم می‌کند اما پس از آن، پارلمان منتخب اختیار خواهد داشت قانون اساسی جدیدی را بررسی کند و احتمالاً آن را در معرض همه پرسی قرار دهد.

قرار بود قانون اساسی موقت تا قبل از روز ۲۸ فوریه توسط شورا تصویب شود و به تایید سرپرست آمریکایی تشکیلات موقت اداره امور عراق برسد.

تصویب این سند برای انتقال قدرت به نهادهای عراقی در ماه ژوئن سال جاری ضرورت دارد. سخنگوی احمد چلی، از اعضای شورای موقت، گفته است که اعضای شورا سرانجام نتوانستند اختلاف نظر خود در مورد مواد قانون را مرتفع کنند. وی گفت که بر اساس سند تاییدشده، اسلام به عنوان یکی از منابع قانونگذاری، اما نه به عنوان منحصراً به فرد، مورد شناسایی قرار گرفته است. در نتیجه، قوانین موضوعه نباید با اصول و قوانین اسلامی در تضاد باشد.

همچنین، خودمختاری سرزمین‌های کردنشین در این قانون تضمین شده هرچند تعیین حدود عملی اختیارات دستگاه‌های محلی و جایگاه این سرزمین‌ها در حاکمیت ملی عراق و نوع ارتباط آن با دولت مرکزی به دولت منتخب محول شده است. سخنگوی آقای چلی گفت که وی انتظار دارد اعضای شورا قانون اساسی موقت را روز چهارشنبه، ۳ مارس، رسماً امضا کنند.

«محمود عثمان» عضو شورای حکومتی عراق گفت: شورای حکومتی روز یکشنبه در آخرین نشست خود، اصل فدرالیته را بر مبنا تقسیم جغرافیایی پذیرفت.

عثمان گفت: بر اساس این اصل که در قانون اساسی دوره انتقالی منسوب شده است، منطقه کردستان عراق به صورت فدرال اداره می‌شود.

متن کامل طرح «خاورمیانه بزرگ» آمریکا

ادامه از صفحه ۵

عرب در هسنجی با دیگر کشورهای جهان در پایین‌ترین حد می‌باشد کشورهای صنعتی جهان باید زمینه همکاری بخشهای دولتی و خصوصی برای گسترش استفاده از اینترنت در شهرها و روستاهای کشورهای خاورمیانه را به وجود آورند.

در این بین کشورهای عراق و افغانستان، پاکستان، یمن، سوریه، لیبی، مغرب، مصر و الجزایر در هسنجی با دیگر کشورهای خاورمیانه کمترین بهره‌وری را از اینترنت دارند.

توجه به ضرورت آموزش رشته مدیریت در جوامع خاورمیانه، کشورهای صنعتی جهان باید دوره‌های آموزشی یک ساله برای دانشجویان این رشته تدارک بینند که در این بین می‌توان مرکز آموزش مدیریت و بانکداری در بحرین را الگو و سرمشق قرار داد.

در گزارش توسعه انسانی عربی سازمان ملل در زمینه ایجاد فرصت‌های شغلی آمده است که تنها گزینه پیش‌اروی کشورهای در حال رشد خاورمیانه فعال کردن نقش بخشهای خصوصی و الگو قراردادن سیاست‌های اقتصادی کشورهای اروپای شرقی پس از فروپاشی بلوک شرق می‌باشد.

تاسیس «صندوق توسعه منطقه‌ای» مشابه

مبارزه برای استقرار دموکراسی در کشور و سرگرم شدن با طرح «مطالباتی» از استبداد دینی، و جدا کردن حساب خود از اپوزیسیون و جمهوری خواهانی که از این خواست ملی پشتیبانی می‌کنند، یک تقاضای خلاقانه هم برای خود و هم برای جنبش دموکراتیک مردم ایران است.

سیاست تحریم انتخاباتی و مخالفت گسترده با تشکیل مجلس حکومتی، به همه دنیا فهماند مجلسی که تشکیل می‌شود مجلسی فرمایشی و غیرمشروع است. ادامه این سیاست آن است که با همان هم‌رایی و هم‌صدایی، هم به حکومت و هم به دولت‌ها و افکار عمومی در سطح جهان اعلام شود که این حکومت و این مجلس فرمایشی از سوی اکثریت مردم ایران مشروع نیست و به رسمیت شناخته نمی‌شود و دنیا هم نباید آن را مشروع بداند و به رسمیت بشناسد. جهان باید از فکر سازش با این حکومت نامشروع بیرون بیاید و از خواست مردم ایران برای نفی استبداد دینی و سپردن حکومت به رای مردم حمایت کند. جمهوری خواهان ایران باید پیش‌شاز و نسیانده چنین مطالبه‌ای باشند.

وی که خود از کردهای عضو شورای حکومتی عراق است، گفت: این قانون اجازه می‌دهد که مناطق کردستان عراق بر اساس قوانین اداری سابق خود اداره شود.

وی افزود: مناطق کردستان عراق شامل دو قسمت سلیمانیه که توسط حزب «اتحادیه میهنی» به رهبری «جلال طالبانی» و «اربیل» و «دهوک» توسط حزب «دموکرات» عراق به رهبری «مسعود بارزانی» اداره خواهد شد.

عثمان همچنین از موافقت و اتفاق نظرهای تازه شورای حکومتی درخصوص دین رسمی کشور خبر داد. وی تصریح کرد: براین اساس اعضای شورای حکومتی موافقت کردند که مبدأ تشریح و قانونگذاری دین اسلام باشد و با احترام به تمامی ادیان آسانی موجود در عراق، دین رسمی کشور اسلام خواهد بود.

این عضو شورای حکومتی گفت که در مورد دین رسمی کشور ۹۷ درصد اعضا با این سند موافقت کردند و تصریح شد که با احترام به تمامی ادیان آسانی، دین اسلام، دین رسمی کشور باشد.

موضوع فدرالیته و مبنا قانونگذاری در ماده‌های اخیر از نقاط اختلاف بین اعضای شورا و حتی شورای حکومتی با تشکیلات اشلاف بوده است.

محمود عثمان گفت: از دیگر توافقی‌های صورت گرفته، مساله گروه‌های شبه نظامی کرد موسوم به «پیشمرگه» بوده است. وی تصریح کرد، براساس توافق انجام گرفته سربازان پیشمرگه ساختار ارتش عراق را تشکیل خواهند داد و از تسامیت ارضی عراق در مرزهای این کشور دفاع کند.

شورای حکومت پیش‌تر اعلام کرده بود که اعلام قانون اساسی دوره انتقالی عراق به پس از عاشرای حسینی موکول شده است.

**ارکان مرکزی**

سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

دو هفته یکبار در روزهای چهارشنبه منتشر می‌شود

---

زیر نظر شورای سردبیری

---

سردبیر

---

فریدون احمدی

---

شورای سردبیری

---

داراب شکیب

---

محمود صالحی

فرم درخواست اشتراک  
اشتراک جدید □ تعدیل اشتراک □ شماره اشتراک:  
عدت اشتراک: شش ماهه □ یک ساله □ تاریخ:  
نام: .....  
نشانی: .....  
فرم را همراه با بهای اشتراک (حواله بانکی یا نمبر) به آدرس  بستم کنید!

مشخصات بانکی  
دارنده حساب: I.G.e.v  
شماره حساب: 22 44 20 32  
کد بانک (برای آلمان): 37 05 01 98  
نام بانک: Stadtparkasse Köln  
کد بانکی برای کشورهای دیگر: IBAN: DE33 37050198 0022442032  
SWIFT - BIC: COLSDE33

## ویتنام: چرخش از سوسیالیسم «ارتدکس» به سیاست صندوق بین المللی پول

تهیه و تنظیم: محمود صالحی



سیاست دوگانه پیش گرفته و کیفیت کالاها و خدمات شرکت‌های دولتی بصورت مصنوعی پایین نگه داشته شده که مابده تفاوت آن از طریق سوبسیدهای بانک مرکزی تامین می‌گردید و از سوی دیگر قیمت‌های آزاد در بازار آزاد حاکم بود.

این سیاست دو مشکل جدی برای اقتصاد ویتنام آفرید و پروسه رفوم را با خطر شکست مواجه ساخت. نخست اینکه بین سالهای ۸۸ - ۸۶ کسری بودجه این کشور به ۲۰ تا ۴۰٪ رسید و از سوی دیگر تورم در سال‌های ۸۸ - ۸۶ در مورد برخی اقلام حتی به ۵۰٪ رسید.

هنگامی که سال ۱۹۸۹ روند فسرپاشی اتحاد شوروی و کشورهای بلوک شرق آغاز شد، ویتنام در مقابل دوراهی ماندن در مواضع «سوسیالیسم ارتدکس» و یا ادامه اصلاحات اقتصادی قرار گرفت.

اما رفوم‌های اقتصادی که از سوی حزب پیش گرفته شد آنچنان بود که حتی تعجب ناظران را نیز برانگیخت.

هر چند صندوق بین المللی پول تا آن زمان هیچ گونه امکان تاثیرگذاری بر سیاست اقتصادی ویتنام را نداشت و نمی توانست سیاست نئولیبرالی خود را در این کشور پیش ببرد، اما سیاست اقتصادی که از سوی حزب کمونیست پی گیری شد آنچنان به مواضع صندوق بین المللی پول نزدیک بود که ناظران بر آن نام «سیاست ارتدکس صندوق بین المللی پول» گذارند.

در ادامه «دوی موی» سیاست قیمت گذاری دوگانه کنار گذاشته شد، سیاست بهره بانکی به اجرا درآمد، از ارزش پول داخلی کاسته و بهای آن هم سطح بازار سیاه گردید، تجارت خارجی لیبرالیزه گردید، سرمایه گذاری مستقیم خارجی آزاد شد، کولکتیوهای کشاورزی جمع آوری شدند، بیش از ۵۰۰ هزار نفر از ارتش از خدمت زیر پرچم مرخص شدند، یک سوم از ۲/۴ میلیون نفر کارمندان دولتی اخراج و بالاخره از میزان پرداخت سوبسید به شرکت‌های دولتی بشدت کاسته شد که این امر در وهله اول از کسری بودجه دولت کاست. تورم تا سال ۹۳ به زیر ۱۰٪ کاهش یافت و اکنون به ۴٪ رسیده است. رشد اقتصادی در سال ۹۸ به بیش از ۸٪ رسید.

بحران اقتصادی براهی آسیا به ویتنام فهماند که حتی با توجه به بسته بودن بازارهای

مالی (۴ بانک دولتی)، این کشور نیز نمی تواند از امواج بحران‌های اقتصادی بازار جهانی در امان بماند (کاهش یک میلیارد دلاری سرمایه گذاری مستقیم خارجی). ویتنام به عضویت سازمان همکاری و توسعه اقتصادی «آسه آن» در آمده و میزبان است تا سال ۲۰۰۶ در منطقه آزاد تجاری «آفتا» گمرک واردات بازرگانی را به زیر ۵٪ کاهش دهد. سرانجام تولیدات ویتنام در مقابل تولیدات اعضای قدر قدرتی مانند کره، سنگاپور و ژاپن چه خواهد شد؟

طبق قرارداد دو جانبه بین ویتنام و آمریکا که در سال ۲۰۰۲ به امضا رسید، این کشور موظف است بازار مالی (بانک‌ها) و بیمه و مخابرات خود را در مقابل شرکت‌های آمریکایی باز کند.

و بالاخره اینکه ویتنام در سال ۲۰۰۵ / ۲۰۰۶ به عضویت سازمان تجارت جهانی درخواهد آمد.

مجموعه عوامل زیر نشان از این دارد که رهبری حزب کمونیست ویتنام از آمادگی مناسبی برای ورود به راهی که می خواهد برود برخوردار نیست: - صنایع دولتی کهنه و فرسوده؛ - سیستم مالی و بانکی توسعه نیافته؛

پس از جنگ دوم جهانی، رهبران استقلال طلبان در سازمانی بنام «ویتنام دموکراتیک لاپ مین» که به اختصار «ویت مین» نامیده می‌شد و مجموعه‌ای از احزاب ملی و حزب کمونیست هندوچین که بوسیله «هوشی مین» در سال ۱۹۳۰ پایه گذاری شده بود، در روز شانزدهم اوت سال ۱۹۴۵ تظاهرات وسیعی در هانوی ترتیب دادند. دو روز بعد گروه‌های رزمی که بوسیله «نگوین جیاب» سازمان داده شده بودند عمارات دولتی را تقریباً تمامی نواحی شمالی تحت کنترل ویت‌مین قرار گرفت. «بانوادی» تصمیم به کناره گیری گرفت ولی او بعنوان مشاور عالی هوشی مین برگزیده شد. روز دوم دسامبر سال ۱۹۴۵ تاسیس جمهوری دموکراتیک ویتنام رسماً اعلام شد و در ژانویه سال بعد در انتخاباتی

مقدمه: جمهوری سوسیالیستی ویتنام در پایان دهه ۸۰ رفوم‌های اقتصادی که به «بازار سوسیالیستی» معروف شده را آغاز کرد و علیرغم فروپاشی اتحاد شوروی و کشورهای بلوک شرق و قطع شدن کمک‌های سوسیالیستی این رفوم‌ها به موفقیت‌هایی هم دست یافته است.

تاریخچه: پس از انقراض سلسله «له» یکی از امرا ی قبیله «نگوین» با عنوان امپراطور «ژیا لونگ» به قدرت رسید. وی با دربار فرانسه روابط سیاسی برقرار کرد و نماینده او در ورسای قراردادی با دولت فرانسه منعقد ساخت و دولت فرانسه گروهی مستشار نظامی با تجهیزات مدرن به ویتنام اعزام داشت. جانشینان ژیا لونگ با قوانین مالیاتی سخت خود موجبات شورش‌های دهقانی را فراهم آوردند و دولت فرانسه به بهانه حمایت از مسیحیان، سایگون و سپس «کوشن سین» را اشغال کرد. دولت فرانسه پس از جلب حمایت دولت چین در سال ۱۸۸۲ نواحی «آنام» و «توتنکن» و کامبوج را نیز بر طبق قرارداد «هارمان» تحت‌الحمایه خود اعلام و اتحادیه هندوچین را تحت اداره یک فرماندار کل قرار داد.

تا جنگ دوم جهانی هیچ یک از نهضت‌های مردم ویتنام برای استقلال نتوانسته بود مشکل جدی برای فرانسه ایجاد کند. در سال ۱۹۴۰ پس از شکست فرانسه از آلمان و روی کار آمدن دولت دست‌نشانده آلمان، ژاپن از موقعیت استفاده کرده و شبه جزیره هندوچین را تصرف کرد. چند ماه قبل از شکست نهایی ژاپن در سال ۱۹۴۵، ژاپنی‌ها «بانوادی» امپراطور آنام را به سمت امپراطوری تمام ویتنام منصوب کردند.

پس از جنگ دوم جهانی، رهبران استقلال طلبان در سازمانی بنام «ویت‌نام دموکراتیک لاپ مین» که به اختصار «ویت مین» نامیده می‌شد و مجموعه‌ای از احزاب ملی و حزب کمونیست هندوچین که بوسیله «هوشی مین» در سال ۱۹۳۰ پایه گذاری شده بود، در روز شانزدهم اوت سال ۱۹۴۵ تظاهرات وسیعی در هانوی ترتیب دادند. دو روز بعد گروه‌های رزمی که بوسیله «نگوین جیاب» سازمان داده شده بودند عمارات دولتی را تقریباً تمامی نواحی شمالی تحت کنترل ویت‌مین قرار گرفت. «بانوادی» تصمیم به کناره گیری گرفت ولی او بعنوان مشاور عالی هوشی مین برگزیده شد. روز دوم دسامبر سال ۱۹۴۵ تاسیس جمهوری دموکراتیک ویتنام رسماً اعلام شد و در ژانویه سال بعد در انتخاباتی

هوشی مین بعنوان رئیس جمهور انتخاب شد. چند روز بعد هوشی مین موافقت‌نامه ششم مارس را با فرانسه منعقد ساخت که به موجب آن دولت فرانسه جمهوری ویتنام را که دارای حکومت پارلمانی، ارتش و سازمان‌های اداری مستقل بود و در عین حال در اتحادیه هندوچین و جامعه فرانسه نیز عضویت داشت را برسمیت شناخت.

در ۲۳ نوامبر سال ۱۹۴۶ پس از یک درگیری کوچک، توپخانه نیروهای فرانسوی شهر «فونگ» را بمباران کرد و در نتیجه صدها غیرنظامی کشته و هزاران تن را زخمی ساخت. نیروهای ژنرال جیاب به تلافی این اقدام در دلتای رود سرخ و هانوی به نیروهای فرانسوی حمله کردند و با این حمله پیکارهای هندوچین آغاز شد.

با پیشروی نیروهای ویت‌مین بسوی لائوس و تشکیل دولت «پانت لائو» در دو ایالت شمالی، دولت فرانسه تصمیم گرفت نیروهای خود را برای دفاع از تمامیت ارضی لائوس و سرکوب قوای ویت‌مین در ناحیه «دین بین فو» مستقر نماید. پس از ۸ هفته جنگ شدید، دین بین فو بدست نیروهای ویتنامی سقوط کرد.

با سقوط دژ دین بین فو از یک سو نفوذ فرانسه در هندوچین کاسته و از سوی دیگر موجب سقوط جمهوری چهارم در این کشور شد.

در کنفرانس ژنو با حضور ۹ کشور که به منظور مذاکره در باره مسئله ویتنام تشکیل شد، هیئت نمایندگی آمریکا بوضوح اعلام کرد که با هرگونه تصمیمی که منجر به استقلال تمام ویتنام گردد مخالف است. سرانجام در ۲۱ ژوئیه سال ۱۹۵۴ قرارداد متارکه جنگ هندوچین به امضا رسید که طبق آن ویتنام برای یک دوره موقت به دو منطقه در شمال و جنوب مدار ۱۷ درجه تقسیم گردید و قرار شد بانوادی همچنان در مقام پادشاهی ویتنام جنوبی باقی بماند و ملت ویتنام در امور داخلی دارای حاکمیت مطلق باشد و همچنین هیچ پایگاه نظامی در ویتنام نباید ایجاد شود. ایالات متحده با این شرایط موافقت نکرد. بانوادی علیرغم میل خود «نگو دین دیم» را به نخست‌وزیری برگزید و او با اشاره دولت آمریکا رفانودومی برای تعیین رژیم ویتنام جنوبی تشکیل و ظاهراً با ۹۸٪ آرا بعنوان رئیس جمهور انتخاب شد. در سالهای ۶۰ - ۵۵ ایالات متحده بالغ بر یک میلیارد دلار کمک اقتصادی و نظامی به ویتنام جنوبی داد و رژیم دیم با با ایجاد جو ترور و خفقان، مخالفان را بشدت سرکوب کرد و هزاران نفر را به

اردوگاه کار اجباری فرستاد. در دسامبر سال ۱۹۶۰ جبهه آزادی‌بخش ملی، مرکب از چهار حزب و با حمایت دولت سوسیالیست ویتنام شمالی، شوروی و چین ایجاد شد و نیروهای گسترده چریکی را سازمان داد که به «ویت کنگ» معروف شدند. در ماه مه سال ۶۱ «لیندون جانسون» رئیس جمهور آمریکا وارد ویتنام شد و اعلام کرد، کمک‌های این کشور به رژیم دیم افزایش خواهد یافت. در نوامبر سال ۶۳ با حمله چند واحد نظامی به شهر سایگون، رژیم دیم ساقط و دوران حکومت ژنرال‌ها آغاز شد.

با آغاز حمله عمومی جبهه ویت‌کنگ تعداد نیروهای آمریکایی به ۵۲۵ هزار نفر افزایش یافت و تنها از فوریه سال ۶۵ تا ژوئیه ۶۸ نیروی هوایی آمریکا ۱۰۷ هزار و ۷۰۰ حمله به خاک ویتنام انجام داد و بیش از ۲ میلیون ۵۸۲ هزار تن بسوی بر روی ویتنام ریخت که طی آن ۵۰۰ هزار نفر کشته شدند. پس از درگذشت هوشی مین در روز چهارم سپتامبر سال ۱۹۶۹ «فام وان دونگ» به مقام رهبری ویتنام شمالی رسید.

پس از کشته شدن هزاران سرباز آمریکایی و میلیاردها دلار هزینه بالاخره جرنال فورده تصمیم به خروج نیروهای آمریکایی از ویتنام گرفت و در اواخر ماه آوریل سال ۷۵ با سقوط شهر سایگون بدست قوای ویت‌کنگ، دولت ویتنام جنوبی ساقط و دو ویتنام متحد شدند.

ساختار سیاسی  
در سال ۱۹۷۶ اولین انتخابات عمومی کشور برگزار شد و ویتنام شمالی و جنوبی رسماً در دوم ژوئیه با نام جمهوری سوسیالیستی ویتنام متحد گشتند. قانون اساسی ویتنام در سال ۱۹۹۲ به تصویب رسید و مجلس از ۴۹۸ عضو دارد و برای هر ۵ سال یکبار انتخاب می‌گردد. کمیته مرکزی حزب کمونیست دارای ۱۶۱ عضو می‌باشد و تصمیم‌گیری‌ها توسط هیئت سیاسی که دارای ۱۵ عضو است صورت می‌گیرد.

دهه‌های اجتماعی اقتصادی:  
طبق آخرین سرشماری در سال ۱۹۹۹ جمعیت ویتنام ۷۶ میلیون و ۲۲۴ هزار نفر است. طبق آمار سال ۲۰۰۱، ۲۵٪ مردم ساکن شهرها هستند. در این کشور بیش از ۶۰٪ اقلیت قومی زندگی می‌کنند؛ و اکثریت مردم آن یعنی ۸۷٪ ویتنامی هستند. ۲۹۶ هزار مهاجر ویتنامی در چین زندگی می‌کنند و بیش از ۱۶ هزار مهاجر کامبوجی در ویتنام بسمی‌برند.

میانگین سنی در ویتنام ۶۹ سال، میزان مرگ و میر نوزادان ۳/۸٪ و میزان رشد جمعیت بین